

امام زاده سید علاءالدین حسین، در محله باغ نوشیراز، در گذار باغ قتلغ، احداث نمود و این محله را در این زمان محله لب آب گویند و تاریخ آن را گفته اند:

این بنا در دولت سلطان خلیل آمد تمام سال تاریخش بجواز «خیرباقی» والسلام ماه مبارک رمضان سال ۹۲۴: سلطان صاحبقران در بلده قم توقف فرموده، به ادای فرایض پرداخت.

و سال ۹۲۵: والی رشت، شرفیاب حضور پادشاه معدلت دستور گشته، منظور نظر کیمیا اثر شده، به «مظفر سلطان» ملقب گردید و سلطان صاحبقران یکی از دختران خود را که «خانوش» نام داشت در عقد ازدواج او درآورده، سر افتخار او را به کیهان رسانید:

در سال ۹۲۶: حضرت صاحبقران، تشریف فرمای اصفهان شد و چون خلیل سلطان ذوالقدر حاکم مملکت فارس در جنگ چالدران، تقصیری کرده بود، حضرت خاقان گیتیستان، کورسلیمان قورچی را به قتل او مأمور فرمود^۱ و چون در شیراز وارد مجلس امیر خلیل سلطان گردید و مجلس را مناسب ندید، سر بر گوش او گذاشته که برای تقصیر تو در چالدران باید دوازده چوب طریقه^۲ بر تو زنم، بهتر آن است که حرمت ترا داشته، در خانه خلوتی در آئیم و به موجب فرمان عمل نمائیم و خلیل سلطان با خاطری شاد، برخاسته، در خانه خالی از اغیار رفته، بر دو زانوی ادب نشست و چون فرمان [را] ملاحظه نمود، گردن تسلیم را کج کرده، «چه کند بنده که گردن ننهد فرمان را» بگفت و کورسلیمان با شمشیر سر او را جدا کرده، از خلوتخانه به مجلس عمومی درآمد و فرمان را بر اهل مجلس اظهار داشت و تاریخ این واقعه [را] «حیف از سلطان خلیل» یافتند و مدت حکومت او در مملکت فارس از سال ۹۱۱ تا این سال [۹۲۶] از پانزده سال بیشتر گردید.

پس ایالت مملکت فارس را به علی سلطان^۳ چنچک لوتواچی^۴ که نام اصلی او زین الدین بود، مفوض و مرجوع گشته در همین سال [۹۲۶] وارد شیراز گردید.

هم در این سال [۹۲۶]: مولانا علاءالدین احمد^۵ پسر مولانا صدرالدین علی طبیب شیرازی که در فن حکمت یگانه بود و در خدمت خاقان جهان تقرب تمام داشت، وفات یافت.

در سال ۹۲۷: حضرت افادت منزلت، استاد بشر و عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین منصور-

۱. (خلیل سلطان ذوالقدر... در صحرای چالدران بود ناگاه نظر پادشاه بر وی افتاد که با قشونی آراسته از لشکر فارس در یک جانب معرکه ایستاده نه جهت اقدام بر جنگ دست به تیرو کمان و سیف و سنان می برد نه اندیشه تلاش نام و ننگ یکی از قورچیان را فرمود که به خلیل بگوی... روی به معاربه نهد... موافق مدعا جواب نشنود... و حاکم شیراز رو به فرار نهاد...): رک: حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۱.

۲. رک: همانجا.

۳. در حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۱: (... باید که ترا به ضرب ۱۲ چوب تادیب نموده مراجعت نعیم). و خلاصه التواریخ ج ۱، ص ۱۴۶. طریقه: خرمان دراز.

۴. در متن: (برخواست).
۵. روضة الصفا، ج ۸، ص ۳۸: (علی سلطان)، و حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۵۱: (ضبط شیراز را در عهده یکی از ملازمان خلیل سلطان کرد...).

۶. در اصل: (طوغاچی، توغاچی) به معنی قیسب، جلودار، فرمانده، حاکم، شهنه، یازرس سپاه.

۷. در حبیب السیر، ج ۳، ص ۵۶۱: (علاءالدین محمد)، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۷.

دشتکی شیرازی، خلف‌الصدق حضرت مغفرت‌مآب، امیرصدرالدین محمدحسینی حسینی شیرازی^۱ در بیلاق سهند آذربایجان برای اتمام رصدخانه و زیج‌خانی که از حضرت خواجه نصیرالدین طوسی در سراغه ناتمام مانده بود به فر مجالست مجلس بهشت‌آئین خاقان ملک تمکین، مشرف شد^۲.

در ماه ذی‌القعدة سال ۹۲۹: خاقان صاحبقران، علی‌سلطان چنچک‌لو را از حکومت مملکت فارس معزول فرموده، حکمرانی و فرمانروائی آن مملکت را به نواب او علی‌سلطان^۳ مرحمت فرمود و وزارت فارس را به سیادت‌پناه، میرقاضی جهان‌قزوینی، شفقت نمود و میرقاضی جهان در ماه ذی‌الحجه همین سال [۹۲۹] وارد شیراز گردید.

در ماه جمادی‌الآخره همین سال [۹۲۹]: باز، فرمانروائی مملکت فارس به علی‌سلطان بازگشت و کلانتری آن مملکت را به قدوة سادات میرزا اسمعیل، خلف‌الصدق غفران‌مآب میرسید شریف‌حسینی حسینی شیرازی صدر سابق دولت علیه، عنایت گردید و وزارت مملکت فارس، باز، به میرزا نظام‌الملک جابری اصفهانی، وزیر سابق برقرار گردید و خاقان گیتی‌ستان، جشن نوروزی سنه پیچین نیل^۴ را که در پنجم جمادی‌الاولی سال ۹۳۰ اتفاق افتاد، گذرانیده به جانب نخجوان نهضت فرمود^۵، پس به صوب شکی^۶ شتافت که در آن نواحی، شکار اسب وحشی نماید و حسن بیک والی آن سامان پیشکش بی‌شمار به دربار معدلت‌شعار آورده، گذرانید و به عرض رسانید که بر حسب تجربه، در شکار اسب میمنت و شگون نخواهد بود و بر سلاطین نامبارک‌تر است، خاطر اشرف از این عرض کلال یافته، قبول نفرمود و متوجه شکار اسب گردید و چندین اسب وحشی را گرفتند و بعد از گرفتاری آن قدر لرزیدند که تمامت آنها بمردند و معلوم نشده که در چه تاریخ این اسبها را در آن صحرا و کوهستان سر داده، وحشی گشته‌اند، پس حضرت خاقان، متوجه صوب اردبیل گردید و بعد از ورود، زیارت قبور آثار اجداد خود را کرده، به قصد عیش و شکار، عازم سراب گردید و چون وارد آن منزل شد، مزاج آن اعلیحضرت، از استقامت، منحرف گشته^۷، حکمای سسیحادم و اطبای حذاقت‌شیم، از معالجه عاجز شدند.

در شب^۸ نوزدهم شهر رجب همین سال [۹۳۰]: روح همایونش به حظیره قدس شتافت و جنازه او را به اردبیل، برده، در جوار مزار آباء و اجداد خود مدفون گردید و تاریخ سال وفاتش را کلمه «ظل» یافتند چنانکه گفته‌اند:

شاه انجمن سپاه^۹، اسمعیل آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و «ظل» شدش تاریخ سایه تاریخ آفتساب شده

مدت عمر آن سلطان صاحبقران، سی و هشت سال بود و زمان سلطنتش بیست و چهار سال و

۱. رک: حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۶۰۳.

۲. رک: احسن‌التواریخ روملو، ص ۳۰۳، و خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۹ و ۲۹۶.

۳. رک: خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۳.

۴. پیچی نیل یا پیچین نیل: سال سیمون، نهمین سال از دوره اثنی‌عشری ترکان.

۵. رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۴۱، و احسن‌التواریخ روملو، ص ۱۸۰.

۶. (ناحیتی است از ارمیه آبادان و با نعمت) حدود‌العالم، ص ۱۶۲.

۷. رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۴۱، و احسن‌التواریخ، ص ۱۸۰، و خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۳.

۸. (... در روز دوشنبه...) روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۴۲.

۹. در عالم‌آرای عباسی، (ج ۱، ص ۴۴)، و روضة‌الصفاء، (ج ۸، ص ۴۳): (گردون‌پناه).

ممالک محروسه اش از دیاربکر تا کنار شط جیحون و از باب‌الابواب در بند تا سواحل دریای عمان و شجاعت و مردانگی آن پادشاه دین‌پناه، میراثی بود که از جد بزرگوار خود حضرت ولایت‌مدار، حیدر کرار، به او رسید و خراج مملکتی برای بخشش یک‌روزه اش وفا نکردی، پیشکش‌ها و بارخانهای بزرگ از نقد و جنس که به درگاهش حاضر ساختند به غارت و تالان^۱ سپاهیان دادی، گاهی خزانه نیندوخت و در هرسالی پیش از سه‌چهار دست جامه ساده نندوخت، در میدان جنگ پیش از همه رفت و دشمن را بیش از همه شکست، در سن چهارده ساله، که همگنانش جز گردبازی نگشتند با چند نفر از درویشان گمنام به رأی صواب نمای خود، پای در رکاب جهانگیری کرده، چندین پادشاه بزرگ را برانداخت، گاهی چنان سهیب نمودی که کوه را شکستی و جانی چنان مدارا کردی که بیخبران عاجزش گفتندی، سخطش جهانی را سوخت و مروتش، طریقه انصاف را به جهانیان آموخت چنانکه حضرت خوارزمشاه فرموده است:

رباعی

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم بردوست مبارکیم و بر دشمن شوم
از حضرت ما برند انصاف به‌چسبن و از هیبت ما برند زنار به‌روم

و عجب آن است که در بدایت طلوع دولت حضرت شاه اسمعیل، عموم اهالی ممالک ایران، در طریقه اهل سنت و جماعت، عقیدتی راسخ داشتند و پیشوایان خود را چون پیغمبران می‌دانستند و مردمان شیعه اثنی‌عشری در کمال ذلت و نهایت قلت بودند، به ضرب شمشیر وجودت تدبیر، سروج مذهب جعفری و مشید مبانی طریقه اثنی‌عشری گردید و تاجهای دوازده‌تَرک سقرلاتی سرخ را به جای کلاه بر سر تمامت سپاه خود گذاشت و تا کنون اهالی ایران را به آن مناسبت قزلباش نامند و در ترکی رنگ سرخ را «قزل» و سر را «باش» گویند و سقرلات^۲؛ جامه پشمی است که در فرنگستان یافتند که گویا همین ماهوت معروف باشد و حضرت شاه اسمعیل انارالله‌برهانه در هیچ مصافی از جنگهای کوچک و بزرگ شکست نیافت و روی از دشمن برتافت جز در جنگ چالدران که سپاه روم حصار از عرابه و زنجیر بستند و به گلوله تفنگ و توپ لشکر ایران را شکستند و علمای شیعه آن حضرت را مؤید من عندالله دانند و عموم عرفا او را مرشد کامل خوانند، علما و بزرگان دین و ارباب کمال و شعرا را دوست داشتی و خود گاهی به نظم شعر ترکی پرداختی و تخلص خود را «خطائی» فرمودی^۳ و آن حضرت را چهار نفر پسر بود، طهماسب میرزا، سام میرزا، بهرام میرزا، القاص میرزا و در چاشتگاه روزی که در شبش قضیه هایل پادشاه جم‌جاه واقع شد، کپک سلطان^۴ استاجلو و دیوسلطان روملو که دو اسیر سالخورده بودند به اتفاق میرقاضی جهان‌قزوینی حسینی^۵ که در سال بیست‌وننه وزیر شاهزاده طهماسب میرزا گشته،

۱. تالان: غارت، چپاول، تاراج همراه با ویرانی و سوختن عمارت و خانه و امثال آن.

۲. سقرلات یا سقرلاط، سقرلات، سقلطون، سقلاطین و سقلاطون نوعی پارچه ابریشمی زردوزی شده که آنرا در بغداد می‌بافتند و معمولاً رنگ سرخ یا کبود داشت. (رک: معین، ص ۱۸۹۴).

۳. رک: تعفه سامی، ص ۲۹ و مولانا امیدی گفته است:

قضا در کارگاه کبریائی کشیده نقش اسلیمی خطائی

رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۲ و ۴۳، و رک: احسن‌التواریخ، روملو، ص ۱۸۳.

۴. نام او در روضة‌الصفاء: (مصطفی سلطان) است. ج ۸، ص ۴۵۹۴.

۵. رک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۴۴، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۶۰.

وزیر فارس گردید و در این روزها از فارس رسیده بود، دست حق پرست شاهزاده خورشید طلعت، حضرت طهماسب سیرزای ولیعهد را که ده سال و شش ماه از عمر شریفش گذشته بود، از حرم سرا درآورده، بر سریر پادشاهی نشانید و در تاریخ جلوس او گفته اند:

بیت

تاریخ جلوس آن شه شیر کمین از خسرو دین طلب که شد خسرو دین
پس امرای ممالک مدار و سرداران کثیر الاقتدار، زمین اطاعت را از سر اخلاص بوسیده،
حلقه خدمتگزاری را در گوش انقیاد کشیدند.

در سال ۹۳۱: که عید نوروز سنه تخاقوی ثیل^۲، در روز شانزدهم ماه جمادی الاولی اتفاق افتاد، پادشاه جمجاه شاه طهماسب در شهر تبریز به عیش و عشرت مشغول گردید و نقش مهر مبارکش را «بنده شاه ولایت طهماسب» که شماره حسابی حروف آن، مطابق با این سال است، در دایره کوچک از دایره بزرگ عقیقی حک نموده، در خارج آن دایره کوچک نگاشته است: محمد (ص) المصطفی، علی المرتضی، حسن الرضا، حسین الشهید، علی زین العابدین، محمد الباقر، جعفر الصادق، موسی الکاظم، علی بن موسی الرضا، محمد تقی، علی نقی، حسن العسکری، محمد مهدی. در همین سال [۹۳۱]: علی سلطان^۳ چنچک لوی ذوالقدر که به ایالت و دارائی مملکت فارس برقرار بود، وفات یافت و جای او را به برادرزاده اش؛ مراد سلطان داده، فرمانروای آن مملکت گردید و بعد از مدتی او را معزول داشته، حکمرانی فارس را به حمزه بیک جامشروی ذوالقدر تفویض فرمود و حمزه بیک با فراسکندری وارد گشته، با انصافی تمام و عدالتی بالا کلام و سیاستی به اندازه، مردم را شاد و خرابیها را آباد فرمود و وزارت فارس را به میرزا قوام الدین حسین پسر میرزا شرف الدین محمد حسنی حسینی شیرازی، وزیر سابق فارس ارزانی داشت و چون امرای مملکت مدار و وزرای نامدار، ملاحظه خردسالی^۴ پادشاه را کرده، هر کسی در هوس ریاست و بزرگی افتاد، سر از انقیاد دیگری تافته، خاطر پادشاه را به جانب خود می خواست و به این سبب امر سپاه عاطل و شیرازه مملکت، باطل گردید و این اخبار چون به ماوراءالنهر رسید، پادشاهان ترکستان برای تسخیر خراسان، سپاه فراهم آورده، عبیدالله خان اوزبک، بیشتر شهرهای خراسان را متصرف گردید و امرای قزلباش چندین نوبت با یکدیگر جنگ کرده، جماعتی از دو جانب کشته گشت، گاهی فتح و ظفر با امرای استاجلو بود و گاهی با سرداران تکلو و پادشاه دیوانه سپاه^۵ به قزوین رفته، زمستان را قشلاق فرمود و این اول قشلاقی است که در قزوین قرار گرفت و پادشاه ایران اخبار شوریدگی خراسان را می شنید و از نفاق امرای قزلباش چاره کار را نمی دانست تا آنکه جسارت طایفه استاجلو و تکلو از حد گذشت و خاطر شاهی از این دو طایفه رنجیده حسین خان شاملو را امیرالامراء قزلباش فرمود و آن دو طایفه بعضی در سر خدمتگزاری شدند و جماعتی فرار نمودند و پاره ای به سیاست رسیده، کشته گشتند.

۱. ولادت او در روز چهارشنبه ۲۶ ذی الحجه سال ۹۱۹ (؛ ۱۱ فوریه ۱۵۱۴)، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۵، و تاریخ

سلاطین صفویه، ص ۱۲، و احسن التواریخ روملو، ص ۱۸۴.

۲. در متن: (خدمتگذاری).

۳. سال مرغ: دهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان - رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۵۷.

۴. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۴۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۱.

۵. در متن: (خوردسالی). ۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۵.

در این سال [۹۳۱]: حکومت و ایالت مملکت فارس به نواب شجاع الدین غازی خان ذوالقدر تواچی، شفقت گردید و حمزه سلطان با سپاه فارس احضار شده وارد قزوین گشته به اردوی اعلی پیوستند.

در سال ۹۳۵: که عید نوروز در سلخ جمادی الآخره این سال بود، حضرت شاه طهماسب از شهر قزوین با سپاه آماده خود به جانب خراسان نهضت فرمود و جماعتی از امراء را مأمور داشت که پیش از سپاه نصرت پناه به صوب خراسان رفته، جماعت اوزبکان را عذر خواسته یا اسیر و مقتول داشته باشند و چوهه^۱ سلطان و محمدخان ذوالقدر اوغلی به جانب دامغان رفتند و زیش^۲ بهادر را که از جانب عیدالله خان اوزبک والی آن بلده بود کشته، حصار شهر را تصرف نمودند.

در ماه مبارک رمضان همین سال [۹۳۵]: پادشاه بی همال وارد مشهد مقدس شده، احرام زیارت و طواف مرقد حضرت امام هشتم علی بن موسی الرضا را بسته به آن سعادت فائز گردید و چون عیدالله خان خود را مرد میدان سپاه قزلباش ندانست، از شهر هرات فرار کرده، به جانب بخارا شتافت و خدمت کوچم خان، پادشاه ترکستان رفت و چنان جلوه داد که سپاه قزلباش به عزم یورش ترکستان و ماوراءالنهر از مشهد مقدس حرکت نموده اند^۳ و در تمام ترکستان این اخبار را منتشر ساخت و پادشاهان چنگیزی نژاد را باهم موافق نموده، با سپاه پیش از سور، از ممالک ماوراءالنهر و فرغانه و ترکستان و اندگان^۴ و اترار و کاشمر و خوارزم و قلماق و قزاق و قراختا^۵ و ترکمانان دشت قبچاق و هشتاد نفر پادشاه ممالک توران و چین، از آب آمویه گذشتند. در کتب تواریخ شماره آن سپاه را دویست و پنجاه هزار نفر نوشته اند و چون این خبر به گوش هوش تیغ بندان پادشاهی رسید، اظهار سرور نموده به جانب دشمن نهضت نموده، مترصد قرب جوار بودند تا آنکه در نواحی جام تلاقی دوست و دشمن شده، هردو گروه کوه شکوه، مستعد قتال شدند و پادشاه دین پناه جبین اخلاص بر خاک نیاز سوده، عرض مسئلت را به درگاه کریم چارم ساز نمود و میمنه سپاه را به جوهه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و احمد سلطان استاجلو ترتیب داد و میسره لشکر ظفر اثر را به حمزه سلطان ذوالقدر^۶ سردار سپاه مملکت فارس و محمدخان ذوالقدر اوغلی^۷ سپرد و یعقوب سلطان قاجار را باشلیخ^۸ ساخت و ذات مرتضوی صفات پادشاهی در قلب سپاه نصرت پناه، لوای اقبال افراخت و پادشاهان ترکستان هر یکی با سپاه خود در

۱. در عالم آرای عباسی، (ج ۱، ص ۴۷)، (جوهه سلطان). ولی در روضة الصفا، (ج ۸، ص ۴۷): (چومه سلطان) است. و در احسن التواریخ روملو، ص ۱۹۸: (چوهه) است.
۲. در متن: (زیش)، رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۸ و احسن التواریخ روملو، ص ۲۱۲ و روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۷، و در عالم آرای ج ۱، ص ۵۲: (بزمش بهادر)، و در ج ۱، ص ۵۳: (زیش بهادر).
۳. رك: همانجا، همان صفحه.
۴. در متن: روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۸: (اندجان) و چنین است در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۳ و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۰، بجای اترار در خلاصة التواریخ: (طراز) است.
۵. در متن: (قراختا).
۶. در عالم آرای عباسی ج ۱، ص ۵۴: (حمزه سلطان خاسلوی ذوالقدر).
۷. رك: همانجا، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۰.
۸. باشلیخ یا باشلیق: فرمانده کل، سرفرمانده، سردار، سالار.

موقعی مناسب ایستادند و کوچم خان پادشاه ترکستان که بر همه رتبه برتری می‌داشت در قلب لشکر قرار گرفت، پس جوانان جنگجوی از دو جانب به میدان کارزار آمده، هر یک مردانگی خود را جلوه داده، یا رایت ظفر سی‌افراخت یا نرد هلاکت می‌باخت، پس سپاه دست راست ایرانی بر لشکر دست چپ تورانی، تاخته، تورانیان بر ایرانیان غالب گردیدند که محمدخان ذوالقدر اوغلی به‌مدد ایرانیان رسیده، سپاه تورانی را واپس نشانید، لیکن امیرجوهه سلطان در کرت^۱ اول راه فرار پیش گرفت پس فتح و شکست نصیب هردو جانب گردید که به فرمان پادشاه جم‌جاه، توپچیان و تفنگ‌چیان، توپ و تفنگ آتش داده، خرمن‌عمر تورانیان را بسوخت و دود توپ و تفنگ هوا را چنان تیره داشت که کسی دوست را از دشمن نشناخت، پس سپاه نصرت‌اثر بر سنگر دشمن، یورش آورده نزدیک به بیست و پنج هزار نفر را کشتند و تورانیان [را] چنان شکستند که از نواحی جام تا مرو شاه‌یجان درنگ نکردند و این واقعه عجیب و فتح غریب که به اقبال پادشاه گیتی پناه بود؛

در یازدهم ماه محرم سال ۹۳۶: به قول قاضی احمد میرمنشی قمی^۲ واقع گردید، پس پادشاه ظفرپناه، رایت نصرت‌افراخته، از خراسان به جانب عراق نهضت فرمود و عید نوروز سنه یارس‌ئیل^۳ این سال روز دهم ماه رجب اتفاق افتاد^۴.

در بهار همین سال [۹۳۶]: رایت عز و جلال را از گلپایگان عبور داده، برای انتقام از ذوالفقاریک ترکمان، حاکم طایفه کلهر و کرمانشاه که در سال پیش از نادانی و جهالت با جماعتی از مردمان بی‌دولت، در منزل ماهی‌دشت کرمانشاه، بر سر عم حقیقی خود ابراهیم‌خان ترکمان والی عراق عرب که از گرسی هوای بغداد گریخته با معدودی از ملازمان خاصه، ماهی‌دشت را بی‌یلاق نموده بود، ریخته، آن امیر نامدار را کشته، حکومت بغداد را ضمیمه ولایت کرمانشاهان نمود^۵؛

در ماه مبارک رمضان این سال [۹۳۶]: پادشاه انجم‌سپاه، که آفتاب در برج جوزا بود، به ظاهر بغداد نزول فرمود و ذوالفقار بی‌اعتبار، داعیه نمود که با سپاه ظفرپناه درآویزد، خیر-خواهان او را منع کرده، در حصار بغداد متحصن گردید.

در اوائل شهر شوال همین سال [۹۳۶]: دوسه نفر از ملازمان خاصه^۶ او، در وقت فرصت او را کشتند و حصار بغداد را گشادند و پادشاه ظفرپناه، وارد دارالخلافت بغداد گشته، احرام زیارت مشهد مقدس کاظمیه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، را بست و بعد از فراغت از لوازم زیارت آن حضرت، به صوب عراق عجم نهضت فرمود.

در همین سال [۹۳۶]: جناب اعلم علمای زمان و افضل حکمای دوران، استاد بشر و

۱. در متن: (کره).

۲. مؤلف خلاصه‌التواریخ، ر.ک: خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۱.

۳. (پارس‌ئیل) یا (پارس‌ئیل): سال پلنگ سومین سال از تقویم دوازده‌ساله ترکان.

۴. ر.ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۵۶.

۵. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۵۲.

۶. (علی‌یک نیره صوفی خلیل و احمد برادرش... ذوالفقار را کشته سرش را به درگاه پادشاه فرستادند). ر.ک: روضة

الصفاء، ج ۸، ص ۵۲.

عقل حادی عشر، امیرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی، جد اعلای مؤلف این فارسنامه ناصری، بر حسب خواهش پادشاه دین‌پناه، از شیراز، تشریف‌فرمای تبریز شده، منصب و لقب صدارت عظمی را زینت داده ملقب به صدر صدور سمالک گردید و معنی صدارت در آن زمان قاضی القضااتی بود که ترویج اوامر دینی و نهی از سناهی شرعی و اطلاع بر تعمیر بقاع خیرات و توقیر زروع و ربوع محال موقوفات [باشد] ^۱.

هم در این سال [۹۳۶]: عبیدالله‌خان اوزبک با پادشاهان ترکستان و ماوراءالنهر و دوست هزار نفر سوار به سرو شاه‌یجان آمده، ایلچی و نامه خدمت پادشاه ستاره‌سپاه فرستادند که هر جا را میدان رزم کنی، اعلام فرمائید، پادشاه دین‌پناه در جواب مرقوم فرمود که در نواحی جام، منتظر مقدم شریف شما هستم، پس معادل یک صد و بیست هزار سوار نامدار، از سمالک محروسه، فراهم آورده که از جمله آنها سه هزار نفر سوار از الکاء کوه کیلویه و شولستان فارس بود، در ظل رایت‌الوند سلطان والی کوه کیلویه به اردوی معلی پیوستند و چون اردوی کیوان‌شکوه به حوالی خراسان رسید، پادشاهان اوزبک و ترکستان صلاح خود را در جنگ و توقف ندیده، از سرو شاه‌یجان کوچ کرده، هریک به مقر سلطنت خود رفتند و حضرت پادشاه ظفر پناه، تشریف‌فرمای هرات گردید ^۲.

و در ماه ربیع‌الاول سال ۹۳۷: از هرات نهضت فرموده، از راه طبرس و رباط پشت‌بادام، نزول اجلال را به شهر یزد نموده، چند روزی توقف کرده، به دارالسلطنه اصفهان رفته، قشلاق نمود ^۳.

عید نوروز سنه توشقان‌ئیل ^۴ همین سال [۹۳۷]: از اصفهان به بیلاق کندمان فارس، نهضت فرمود و میانه اسرای طوایف استاجلو و تکلو و ذوالقدر و افشار و سایر قبائل، مخالفت شده، کار آنها به مجادله کشید و جمعی مقتول و مجروح شدند و پادشاه دین‌پناه به مصلحت وقت عمل فرموده، بعضی را مورد سخت‌داشته، به سیاست رسانید و جماعتی را عنایت فرمود ^۵.

و در سال ۹۳۸: که جناب خاتم‌المجتهدین شیخ علی‌بن عبدالعالی کرکی ^۶ جبل‌عاملی، از عراق عرب وارد تبریز گردید و از جانب حضرت شاه‌طهماسب، نهایت احترام [را] دید [و] با جناب خاتم‌الحکما میرغیاث‌الدین منصور شیرازی صدرالصدور ^۷، طریقه محبت سلوک نمود و آن دو بزرگوار باهم قرار دادند که دو هفته جناب‌شیخ، کتاب شرح قهرید را از خدمت میراستفاده کند و در هفته دیگر جناب‌میر کتاب قواعد فقه را از جناب شیخ استفاده نماید و مدتی بر این

۱. مؤلف روضة‌الصفاء، ادامه می‌دهد (... و میرغیاث‌الدین منصور از سادات مشهور دشتکی در این سال از وزارت معزول شد و به جانب شیراز رفت و میر معزالدین محمد اصفهانی به این منصب، منصوب آمد). ج ۱۸، ص ۵۴، و خلاصه

التواریخ ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۲. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۱۸، ص ۵۲.

۳. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۱۸، ص ۵۳، و خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. سال خرگوش سال چهارم از دوره دوازده‌ساله ترکان.

۵. ر.ک: روضة‌الصفاء، ج ۱۸، ص ۵۳، و احسن‌التواریخ، ص ۲۵۳، خلاصه‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۳.

۶. ر.ک: احسن‌التواریخ روملو، ص ۲۵۳.

۷. بتاخر روضة‌الصفاء، (ج ۱۸، ص ۵۴): او در این سال دیگر صدرالصدور و در تبریز نبود. احسن‌التواریخ روملو،

منوال گذشت که جماعت شیاطین آدمی صورت، در میانه آن بزرگواران سخن چینی کرده، به کدورت رسانیدند. روزی در مجلس ساسی شاهی میانه آن دو عالم متبحر، مباحثه علمی شده، سخنان خشونت، در میان آمد و حضرت پادشاه دین پناه، جانب شیخ را منظور داشت و جناب میر، رنجیده خاطر گردید و چون جناب شیخ علی تغییر قبله مساجد عراق عجم را، از خدمت پادشاه خواهش نموده، مقبول گشته بود، جناب میر فرموده بودند که تغییر قبله مساجد بر وجه صحت، بی رسم دائره هندسیه و دانستن بعضی از مسائل هیأت و هندسه، صورت نیندد و جناب شیخ را اطلاعی بر آن مسائل نیست، چون خبرچینان این کلمات را از جناب میر به جناب شیخ رسانیدند و آنچه توانستند بر متن و حواشی آن افزودند، جناب شیخ، مکتوبی خدمت جناب میر فرستادند و آیه کریمه: «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلِيَهُمْ عَنِ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا، قُلْ لِّلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱ را در آن نگاشتند. چون آن مکتوب به جناب میر رسید در جواب شیخ آیه شریفه: «لَنْ اَتَيْتَ الَّذِيْنَ اوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَّا تَبِعُوا قِبَلَتَكَ وَمَا اَنْتَ بِتَابِعٍ قِبَلَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبَلَةٍ بَعْضٍ وَلَنْ اَتَّبِعْتَهُمْ اَوْ اَتَّبَعْتَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ اِنَّكَ اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِيْنَ»^۲ را نوشتند و در همان اوقات جناب استاد بشر و عقل حادی عشر، امیر غیاث الدین - منصور از منصب صدارت استعفا فرموده، عود به شیراز نمود.^۳

و در سال ۹۳۹: پادشاه ستار سپاه با یکصد و بیست هزار نفر سوار برای عبیدالله خان اوزبک که بار دیگر به خراسان آمده، شهر هرات را محاصره نموده بود به جانب آن سامان نهضت فرمود و عبیدالله خان به محض استماع حرکت پادشاه دین پناه، هرات را گذاشته به جانب مرو شاه جهان گریخت و پادشاه جم جاه، در ماه جمادی الاولی همین سال وارد شهر هرات گردید و بعد از چند روز به صوب مشهد مقدس نهضت فرمود و بعد از ورود، آستانه مبارکه رضویه علی صاحبها الف سلام و تحیه را بوسیده، لوازم زیارت را به عمل آورد و از جمیع مناهی شرعی توبه فرموده به قسم و سوگند مؤکد نمود و جمیع مقربان درگاه عالم پناه به آن حضرت اقتدا کرده به این سعادت فایز شدند:

چنان منع می شد که در روضه حور
فراموش کرد از شراب طهور
و این دو بیت را پادشاه دین پناه به رشته نظم کشید:
یک چند پی ز سرد سوده شدیم
یک چند به یاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود به هر رنگ که بود
شستیم به آب توبه آسوده شدیم
(و این دو بیت را به علامه شیرازی نیز نسبت داده اند) و چه خوب فرموده است آنکه

گفته [است]:
نکنند عاقل مستی، نخورد دانامی
نهد مردم هشیار سوی مستی پی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او
ور کنی عربده گویند که او کرد نه می^۱

۱. آیه ۱۴۲ از سوره بقره.

۲. آیه ۱۴۵ بقره.

۳. ر. ک: خلاصه التواریخ، ص ۲۲۵.

۴. احسن التواریخ رولو، ص ۳۰۴ و ر. ک: فرهنگ معین، جلد ششم، ص ۱۲۸۳.

۵. در متن: (آسودگی).

۶. شعر از سنائی است و قطعه ای است در سه بیت، ر. ک: دیوان سنائی، مدرس رضوی، ص ۱۰۹۷.

حکم قضا، نفاذ یافت که در ممالک محروسه کسی مرتکب ناشروعات نشود^۱ و مبلغ دوازده هزار تومان که به علت شرابخانه و معجونخانه و قمارخانه از ممالک محروسه بازیافت می‌شد، از دفاتر اخراج کرده، ابواب آنها را مسدود دارند^۲ و حضرت پادشاه دین پناه عود به شهر هرات نمود و عزم یورش بلخ فرمود و این چند بیت از خود فرموده، به عبیدالله خان فرستادند:

چو رستم سپاهی برانگیختی	چو باز آمدم، زود بگریختی
ز آمد شد ما خراسان، خراب	همه بندگان خدا، در عذاب
اگر پادشاهی به میدان درآی	ز ما هر که را ملک بخشد خدای

و پادشاه دین پناه، عید نوروز سنه یونت ثیل^۳ را که در بیست و پنجم ماه شعبان سال ۹۴۰: اتفاق افتاد، در شهر هرات گذرانید و چون خبر حرکت لشکر روم به جانب عراق عرب و آذربایجان به مسامع عز و جلال رسید، به عزم دفع رومیان به بیست و یک کوچ^۴، از هرات خراسان به کبودگنبد ری تشریف فرما گردید و سپاه رومیان بیشتر از بلاد آذربایجان را متصرف شدند و حضرت سلطان سلیمان قیصر روم، در شهر تبریز نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز توقف به عزم تسخیر عراق عجم نهضت نمود و نامه خدمت حضرت سلطان شاه طهماسب فرستاد به مضمون آنکه پدر تو با پدر من در چالدران جنگ کرد تو نیز دعوی شجاعت داری، بیا جنگ کنیم، حضرت شاه طهماسب که در سفر خراسان عموم اسب و استر سپاه ظفر پناهش سقط گشته، سردمانش علیل و خسته شده بودند در جواب مرقوم داشت که حضرت رب العزت به مفاد «ولاتلقوا ایدیکم الی التهلکة»^۵ فرموده است: در جهاد با کفار خود را در مهلکه میندازید، جایی که از تهلاکه با کفار منع فرموده باشد من چگونه با مسلمانان جنگ کرده، خود را در مهلکه اندازم و پدر بزرگوار آن پادشاه که با پدر نامدار ما جنگ کرد بدو واقع شد که اسرای سپاه ایرانی در جنگ چالدران مست بودند و شب تا صبح شراب خوردند و جنگ سستانه نمودند و حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده: یک مسلمان از دو کافر، فرار نکند، در جنگ با مسلمانان فرموده است که لشکر شما ده برابر سپاه ماست و تمامت مردمانی که در آن وقت در ظل رایت حضرت شاه طهماسب حاضر بودند به هفت هزار نفر می‌رسید^۶ و سه هزار اسب که به کار می‌آمد داشتند و جماعتی بسیار از امرا و سپاهی به واسطه مخالفت با یکدیگر به سپاه روسی ملحق شده، لوای مخالفت را افراشته بودند و حضرت پادشاه دین پناه با هزارگونه غصه و آه این ایات را بر سبیل مناجات می‌خواند:

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
ما همه فانی و بقا، بس تراست	ملک تعالی و تقدس تراست
چاره ما ساز که بیچاره ایم	گر تو برانی به که روی آوریم

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۸.

۲. خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۶.

۳. سال اسب: هفتمین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۸، احسن التواریخ روملو، ص ۲۴۷، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۷.

۵. قسمتی از آیه ۱۹۵، سوره بقره.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۹.

قافله شد، واپسی ما بیمن ای کس ما، بی کسی ما بین^۱
و چون حضرت سلیمان خان^۲، قیصر روم به بلده سلطانیة عراق رسید، لشکر سرما جلوگیر
سپاه روم گردید و در پنجم^۳ عقب، برفی بارید که بیشتر روسیان و چهارپایان را تلف نمود و
بقیه سپاه، راه فرار گرفتند و به جانب بغداد شتافتند و حضرت پادشاه دین پناه به جانب دزفول
برفت والوندسلطان افشار، حاکم کوه کیلویه فارس، با هزار نفر سوار به اردوی شاهی ملحق
گردید و حضرت شاه طهماسب به جانب تبریز، نهضت فرمود^۴ و قشلاق این سال را در آذربایجان
گذرانید و حضرت سلطان سلیمان قیصر روم، قشلاق را در بغداد نمود.

و عید نوروز سنه قوی ثیل^۵ روز هفتم ماه مبارک سال ۹۴۱ اتفاق افتاد و حضرت قیصر^۶
در بهار همین سال، به قصد تسخیر آذربایجان از بغداد به درگزین همدان آمد و حضرت پادشاه
ظفرپناه از آذربایجان به سلطانیة عراق رسید و حضرت قیصر به مصلحت بینی، فسخ عزیمت را
نمود [و] قاصد سمالک محروسه خود گردیده العود احمد را گفته، از درگزین نهضت فرمود^۷ و
حضرت شاه طهماسب در این سنه، قشلاق را در دارالسلطنه تبریز قرار داد و چون تمرد و عصیان
الوند سلطان افشار، بر ضمیر خورشید نظیر پادشاهی جلوه نموده بود، فرمان قتل او صادر شده،
او را کشته^۸ و حکومت الکاء کوه کیلویه فارس را به محمدی بیک پسر حسن سلطان افشار
تفویض فرمودند.

عید نوروز سنه بیچین ثیل در ماه مبارک رمضان سال ۹۴۲ اتفاق افتاد و پادشاه جم جاه،
صحرای اوجان را ییلاق فرمود و شهر تبریز را قشلاق قرار داد^۹.

در این سال [۹۴۲]: مولانا اهلی، شاعر شیرازی وفات یافت^{۱۰} و در جوار مزار خواجه-
حافظ علیه الرحمه مدفون گردید.

در آخر روز شنبه هشتم ماه محرم سال ۹۴۳: ملارکن الدین حکیم کازرونی که اعلم
اطبای زمان خود بود^{۱۱} به سماع عز و جلال رسانید که در خاطر امیر معزالدین محمد صدر اصفهانی
خطور کرده که وصلتی به سلسله علویه صفویه نموده، شاهزاده سلطا [ن خا] نم را می خواهد که
در حباله نکاح درآورد چون این سخن از ملارکن الدین به عرض همایون رسید، خاطر شهریار

۱. اشعار از نظامی است در مقدمه مخزن الاسرار و منقول است از خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۴.
۲. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۵۹.
۳. (... در سیزدهم عقب هوا انقلاب یافت و از تواتر برف، آن سپاه شگرف... متلاشی شدند). روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۰.
۴. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۰.
۵. سال گوسفند: سال هشتم از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.
۶. رك: احسن التواریخ روملو، ص ۲۵۶ و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۴۲.
۷. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۱ و احسن التواریخ روملو، ص ۲۵۷.
۸. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۲.
۹. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۴ و روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۲ و احسن التواریخ روملو، ص ۲۷۲.
۱۰. ماده تاریخ فوت اهلی چنین است: سال فوتش ز خرد جستم گفت: (پادشاه شعرا بود اهلی): ۹۴۲ - اهلی در هنگام وفات ۸۴ سال داشت. رك: مقدمه دیوان اهلی، ص ۳۰۲.
۱۱. رك: تحفه سامی، ص ۵۱، پزشکان نامی فارس، ص ۱۵۲، وفات او را در سال ۹۴۶ نوشته اند و این بیت از اوست:
گل نورسته من آنچنان نازک بود رویش که می ترسم شود آزرده چون چشم افکنم سویش
ورك: احسن التواریخ روملو، ص ۲۷۸.

آفاق تیره گشت، امیرمعزالدین را معزول فرمود و ملارکن الدین را مغضوب داشته، فرمان بر سوختن آن بیچاره صادر شده، او را سوزانیدند^۱.

هم در این سال [۹۴۳]: خبرهای بی‌درپی از خراسان رسید که عبیدالله‌خان بر شهر هرات مسلط گشته بر اریکه سلطنت مملکت خراسان، نشسته است^۲، پادشاه ستارمپاه در اوائل ماه ربیع‌الثانی همین سال [۹۴۳] نزول اجلال را در ری فرموده، سپاه منصور را از اطراف بلاد، خواسته، بر حسب فرموده، غازی‌خان ذوالقدر حاکم مملکت فارس با سپاه ذوالقدر از شیراز و شاهقلی‌خان و سپاه افشار از کرمان و طوائف دیگر، از دیگر ممالک محروسه در نواحی ری مجتمع شده، در سرمای زمستان در نواحی مرو شاه‌هیجان، اردوی کیوان شکوه، رسید.

چون خبر ورود حضرت شاه‌طهماسب در شهر هرات به عبیدالله‌خان اوزبک رسانیدند بی‌توقف، شهر را گذاشته از آب آمویه گذشته، به صوب بخاراشتاقت^۳ و شاه جم‌جاه بعد از نظم ممالک خراسان تشریف‌فرمای هرات که دارالملک خراسان است، گردید، بعد از آسایش از رنج سفر، تهیه یورش نواحی قندهار دیده، با عزمی راسخ، اردوی اعلی را حرکت داد و بعد از ورود به آن نواحی، مردمان قندهار سر در چنبر اطاعت آورده، به دادن باج و پوشیدن تاج سراقراز گردیده، خطبه و سکه را به نام ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر، زینت دادند، پس سلطان گیتی‌ستان، حکومت آن سامان را به بیداقت‌خان قاجار مفوض فرمود^۴ و موکب همایون عود به دارالسلطنه هرات نموده، سلطنت ممالک خراسان را به شاهزاده کیوان وساده سلطان محمد میرزا ولدالصدق خود ارزانی داشت^۵.

در روز نهم ماه ربیع‌الثانی سال ۹۴۵: رایت اقتدار از شهر هرات افراخته و در اوائل جمادی‌الآخره همین سال، موکب همایون وارد طهران گردید^۶ و از طهران حرکت فرموده و در ماه شعبان همین سال در شهر تبریز نزول اجلال فرموده، زمستان را به پایان رسانید و عید نوروز سنه تنگوزئیل^۷ روز چهارشنبه بیست و یکم ماه شوال این سال اتفاق افتاد.

و در اوائل سال ۹۴۶: خبر به‌شاه دین‌پناه رسید که اعیان شیروان، از اطاعت حاکم خود شاه‌رخ پسر سلطان‌فرخ شیروانشاه، بیرون رفته و اسراء آن سامان پرده ناموس مردم را می‌درند و رسوم شرعیه مختل و بقاع خیریه، بی‌رونق گشته و نظام کارها گسسته است. پادشاه جم‌جاه، جماعتی^۸ را برای نظم و اصلاح نواحی روانه داشت و موکب همایون از عقب آنها به جانب شیروان نهضت فرمود و بعد از ورود یاغیان را بکشت و خدمتگزاران را نوازش فرموده، به دارالسلطنه تبریز نزول اجلال نموده، قشلاق را در آن شهر به انجام رسانید.

در این سال [۹۴۶]: مهربی تاجدار ساخته، بر تاج آن الله، محمد، علی، نگاشته، پس

۱. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. رک: همانجا، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. در متن: (رسید، شتاقت).

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۶.

۵. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۶۵، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۶۵.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۷.

۷. سال خوک: نام سال دوازدهم از دوره دوازده‌ساله ترکان.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۶۹ و ۷۰، در ذکر وقایع سال ۹۴۵.

دایره در دایره بر آن مهر انداخته، در دایره داخلی آن: «بنده شاه ولایت طهماسب» و در خارج از دایره داخلی:

«چرخ بر دوش کشد غاشیه شاهی ما گر کند بدرقه لطف تو همراهی ما»

نگاشتند.

عید نوروز سنه سیچقان نیل در روز پنجشنبه دویم ماه ذی القعدة سال ۹۴۷ اتفاق افتاد. در اوائل همین سال [۹۴۷]: به مسامح عز و جلال رسانیدند که حسن سلطان ریشهری^۱ که او و برادرش شاه علی بیگ و پدرش میرابواسحق، از پرتو دولت روزافزون، به مرتبه بلند و منصب ارجمند ایالت نواحی دشتی و دشتستان فارس رسیده بودند، کفران نعمت نموده، سر از چنبر اطاعت و فرمانبری پیچیده، قلعه ریشهر را که در ساحل دریای فارس، خندق عمیق بر گرد آن کنده، آب دریا را در آن انداخته، به ذخیره بسیار و اسباب جنگ، مشحون ساخته، رخت ادبار را به آن حصار کشید [ه] و رعایای دشتی و دشتستان [را] به مصادرات بی حساب، رنجه داشته و جماعتی از اعراب را جمع آورده به استحکام قلعه و فراوانی غله مغرور گشته است، از مصدر جلال، فرمان قضا جریان، صادر شد که اسرای فارس و اهواز و کرمان، تهیه تسخیر قلعه ریشهر را دیده، روانه صوب مقصود شوند و چون فرمان جهان سطاع به ولایات رسید، تمامت امرا به تهیه اسباب یورش پرداختند و بعد از اجتماع سپاه غازی خان ذوالقدر والی مملکت فارس و شاهرخ خان افشار حاکم کوه کیلویه و سایر امرای مأمور با بیست هزار نفر سوار متوجه قلعه ریشهر و استیصال حسن سلطان گردیدند^۲، بعد از ورود، آن قلعه را محاصره داشته، حسن سلطان و برادرش شاه علی بیگ بروج و حصار قلعه ریشهر را به مردان کاردان سپرده، متحصن گشتند و زمان محاصره به چند ماه کشید و امرا دانستند که فتح قلعه ریشهر بزودی میسر نگردد، تدبیر تسخیر را به وجهی دیگر نموده، جناب میرسید شریف شیرازی که از بزرگان سادات عالی درجات بود به رسم رسالت و نصیحت روانه قلعه داشتند و حسن سلطان به مواعظ مشفقانه میرسید شریف^۳، سر در چنبر اطاعت پادشاه دین پناه آورده از قلعه درآمد، در خدمت غازی خان و شاهرخ خان به شیراز آمد و بعد از چند روز توقف غازی خان و حسن سلطان روانه آذربایجان گردیدند، چون نزدیک به تبریز شدند، غازی خان والی فارس مریض گشته، قبل از ورود، زندگانی را بدرود نمود و حسن سلطان ریشهری وارد شهر تبریز گردید و چون تمرد^۴ و عصیانش از اندازه عفو و اغماض گذشته بود به فرمان همایون او را کشتند^۵ که گفته اند:

رخنه گرم ملک سرافکنده به لشکر بدعهد پراکنده به

و رعایای دشتی و دشتستان را از آزار او آسوده داشتند و حضرت شاه طهماسب از وفات غازی خان^۶ متأثر گردید و ایالت مملکت فارس [را] به ابراهیم بیگ توچی باشی پسر کچل بیگ

۱. رک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۹۹، در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۳، در ضمن وقایع سال ۹۴۶.

۲. رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. رک: احسن التواریخ روملو، ص ۲۹۹.

۴. در متن: (مرد).

۵. رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۸۹.

۶. رک: احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۰.

حاجیلو ذوالقدر، تفویض فرموده او را به لقب جلیل‌خانی سرافراز داشته او را ابراهیم‌خان والی فارس گفتند.

هم در این سال [۹۴۷]: خاطر همایونی از خواهر والا گهر خود تاجلویگم رنجیده، آن مخدره را از حرمسرا بیرون فرستاده، مقرر فرمود که او را روانه شیراز داشته، بقیه عمر را در شیراز به سر رساند، پس آن عصمت‌پناه را بر کجاوه نشانیده، بر شتری بسته، به شیراز رسانیدند، بعد از ورود به اندک زمانی وفات یافت و او را در بقعه متبر که بی‌بی دختران در محله میدان‌شاه شیراز مدفون ساختند.

در سال ۹۴۹: امیرعلاءالدوله عباسی والی دزفول، سر از کمند اطاعت کشیده، بنای آزار همسایگان را گذاشته بود، پادشاه عدالت‌اکتناه، رایت جلال را به صوب خوزستان برافراخت و ابراهیم‌خان والی شیراز را با سپاه فارس، احضار فرمود، ابراهیم‌خان از راه شولستان و بهبهان به اردوی اعلی‌ملحق گردید و علاءالدوله عباسی به جانب بغداد فرار نمود و ابراهیم‌خان برای تاخت و تاراج اعراب آن نواحی مأمور گردیده آنها را گوشمالی لایق داده، عود نمود.^۱

در همین سال [۹۴۹]: استادبشر، عقل حادی عشر، امیرغیاث‌الدین منصورخلف‌الصدق مرحوم سیدالمدققین و استاد علمای محققین، حضرت میرصدرالدین محمدحسینی دشتکی^۲ شیرازی در شیراز وفات یافت^۳ و در بقعه متبر که والد ماجدش در گنبد مدرسه منصوریه، مدفون گشت و تا کنون مزار این پدر و پسر زیارتگاه مسلمانان شیراز است. و سال ولادت آن مغفرت‌آب در سال ۸۶۶ در شیراز اتفاق افتاد و در خدمت والد ماجدش، تحصیل کمالات علمیه نمود. در کتاب خلاصة التواریخ تألیف میرقاضی احمدقمی حسینی نگاشته است که جناب امیرغیاث‌الدین را از روی جامعیت علوم، ثالث معلمین^۴ می‌نوشتند و کمالات و تبحر حضرت‌میر، در علوم زیادت از آن بود که در این مختصرات بیان توان نمود، در فضیلت آن جناب همین کافی است که در زمان خاقان صاحبقران، پادشاه جلیل، حضرت شاه اسمعیل انارالله برهانه، آن جناب را برای اتمام و تعمیر رصدی که سلطان العلماء المحققین، خواجه نصیرالملة والدین محمدطوسی قدس سره در سراغه آذربایجان بسته بود و به کلی خراب گشته، از شیراز به آذربایجان طلبیدند و بعضی از موانع و سوانح دولتی که اتفاق افتاد، موجب تأخیر و عدم تعمیر گردید^۵ و از جمله مصنفات آن زبده اولاد رسول‌الله؛ حاشیه بر شرح کلمة العین و حاشیه بر اشادات جناب شیخ‌الرئیس و رساله اثبات واجب و کتاب اخلاق منصوردی و کفایت منصوردی در علم حساب و تفسیر سورة مبادکه هل انی و مرآت حقایق در هیات و کتاب ایمان در علم کلام و دلیل هدی و جز این جمله که در کتب علمیه مندرج است.^۶

۱. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۵.

۲. رک: روضة الصفاء، ج ۲۸، ص ۷۴.

۳. رک: احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۳، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶، که متن ماخوذ از آن است.

۴. در متن: (دشتی).

۵. وفات او را در سال ۹۴۰ و ۹۴۸ و ۸۴۹ نیز نوشته‌اند. رک: فرهنگ معین، جلد ۶، ص ۱۲۸۳.

۶. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶.

۷. رک: احسن التواریخ روملو، ص ۳۰۳ و ۳۰۴، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶.

۸. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

در سال ۹۵۰: حضرت همایون پادشاه، پسر حضرت ظهیرالدین محمد بابر^۱ پادشاه، پسر میرزا عمر شیخ، پسر میرزا سلطان ابوسعید، پسر میرزا سلطان محمد، پسر میرزا میرانشاه، پسر سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان^۲، بعد از والد ماجد خود بر تخت مسالک هندوستان از کابل تا بنگاله نشست و ابواب عدل و انصاف را گشود و بعد از چند سال، شیرخان افغان، قلعه‌ای از بلاد هندوستان را مضبوط ساخت و همایون پادشاه اعتنائی به او نداشت تا آنکه به مرور زمان بسیاری از مردم افغان را با خود آورده بر مخالفت همایون پادشاه، رایت افراشت [و] در مقام مجادله آمده، همایون پادشاه را شکست داد و پادشاه توقف خود را بعد از این شکست و نفاق برادران در هندوستان ندیده، با سی‌چهل نفر از خواص خود از راه غیر متعارف به سیستان آمده^۳ و احمد سلطان شاملو، حاکم آن سامان بعد از اطلاع به استقبال آن پادشاه شتافت و او را در منزلی لایق فرود آورد و خدمتی که سزاوار پادشاهان باشد، معمول داشت و قاصدی روانه دارالسلطنه هرات داشته، محمدخان وزیر شاهزاده والانژاد، سلطان محمد میرزا حاکم خراسان را از واقعه مطلع ساخت و اعلام نمود که آن پادشاه عالم پناه یا سی‌چهل نفر مردم ضعیف بی‌پراق بیشتر نیستند، چون قاصد به هرات رسید پس از تعجب بسیار و عبرت از روزگار به مضمون: «فاعتبروا یا اولی‌الابصار»^۴ مصلحت دانستند که احمد سلطان از آن پادشاه استدعا کند که از راه هرات تشریف فرمای عراق و آذربایجان شوند، چون نامه محمدخان وزیر هرات به سیستان رسید و حضرت همایون پادشاه از مضمون آن مطلع گردید، ملتزم محمدخان قرین اجابت شده با احمد سلطان از سیستان روانه هرات گردیدند و چون به سه چهار فرسخی شهر رسیدند، جماعتی از امرا و اعیان با پیشکش‌های لایق به استقبال آن پادشاه عالی‌جاه رفته، قرین مباحثات شدند و چون به دو فرسخی رسیدند محمدخان وزیر با سرکردگان و بزرگان هرات به استقبال رسیده، پیشکشهای لایق گذراندند، چون نزدیک به حصار شهر رسید شاهزاده آزاده، سلطان محمد میرزا با مقربان درگاه خود از باغ زاغان که خارج دروازه هرات است، برای استقبال پادشاه عالم پناه، بیرون آمده، بعد از ملاقات، وارد شهر شدند و آنچه لازمه خدمتگزاری^۵ که سزاوار و شایسته بود بعمل آمد و حضرت همایون پادشاه نامه‌ای خدمت اعلی حضرت پادشاه ایران فرستاد و این دو بیت [را در او]^۶ درج فرمود:

پادشاه خسر و^۷ عنق‌سای عالی همتم قلۀ قاف قناعت را نشیمن کرده است
 دشمنم شیراست و عمری پشت بر من کرده بود حالیا از روی خصمی روی بر من کرده است

و بعد از آسودگی^۸ از رنج سفر، از طریق مشهد مقدس، به عزم استمداد از حضرت کیوان منزلت شاه طهماسب، روانه عراق و آذربایجان گردید و بر حسب فرمایش شاهی، در هر منزلی

۱. رک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۱.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۷۶.

۳. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۷۷.

۴. آیه ۲، از سوره حشر.

۵. در متن: (خدمتگذاری).

۶. در متن: (آورد).

۷. در روضة الصفا: (خسروا عمریست تا عنق‌سای...) در روضة الصفا چهار بیت از او منقول است. خلاصة التواریخ ج ۱،

ص ۳۰۸.

۸. در متن: (آسوده‌گی).

آنچه شاید و باید از پیشکش نقدی و جنسی و اسب و استر و اشتر، کارگزاران دولت ایران معمول می‌داشتند^۱.

در فصل بهار سال ۹۵۱: حضرت همایون پادشاه، چون به نزدیک اردوی اعلی که در ییلاق ابهر توقف داشت، گردید، حسب فرمان تمامی اعیان دولت ایران، او را استقبال نمودند و چون قریب به اردو شد، برادران اعلیحضرت شاهی: شاهزاده‌سام میرزا^۲ و شاهزاده بهرام میرزا به استقبال شتافتند و چون نزدیک به بارگاه سلطانی رسید، اعلیحضرت شاه طهماسب از تخت سلطنت برخاسته^۳، پادشاه تیموری نسب را استقبال کرده، دست به دست او داده با هم بر تخت سلطنت جلوس نمودند و حضرت همایون پادشاه، این رباعی را که از نتایج طبع خود [ش] بود به جای دعا و ثنا برخواند:

ای شاه جهان چو آسمان سایه تست این دست ولایت است که سرمایه تست
شاهان جهان، جمله هما، می‌طلبند بنگر که هما، چگونه در سایه تست^۴
و از جمله تحفه‌های^۵ آن پادشاه یک قطعه الماس به وزن چهارمقال و چهاردانگ بود^۶ و اعلیحضرت شاه طهماسب، دقیقه‌ای از دقایق ضیافت و مهربانی را فرو نگذاشت و آن قدر وجه نقد و اسباب سفر و اثاثه^۷ سلطنت به او ارزانی داشت که از قوه و هم محاسب افزون بود. پس حضرت همایون پادشاه برای ملاحظه بلاد عراق و آذربایجان، اولاً، به بلده دارالارشاد اردبیل رفت پس باقی شهر را تماشا نموده، عود به اردوی اعلی فرمود، پس فرمان مطاع شاهی، شرف صدور یافت که بداق خان قاجار^۸ و شاهقلی سلطان حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حیدر سلطان والی نیشابور و پاره‌ای از خویشان محمدخان شرف‌الدین اوغلی با سپاه بسیار از پیاده و سوار به امداد حضرت همایون شاه، نخست به ولایت قندهار و زمین داور، رفته، بعد از تسخیر آنرا ضمیمه ممالک محروسه نموده، به جانب کابل و غزنین روند و پس از فتح، جماعتی را که نسبت به حضرت همایون پادشاه، بر طریقه خلاف بوده‌اند به جزای اعمال خود رسانند، پس سایر بلاد هندوستان را گرفته، به حضرت همایون پادشاه سپرده، عود به جای خود کنند و حضرت همایون پادشاه با اعلیحضرت شاهی وداع برادرانه کرده، روانه مقصود و مقصد گردید، چون به ظاهر شهر قندهار رسیدند، فتح آن بلده به آسانی روی نمود و بداق خان قاجار شهر را تصرف کرد، روز دیگر تعامت سپاه قزلباش از امیر و مأمور، بی رخصت حضرت همایون پادشاه، از ظاهر قندهار کوچ کرده، هر یک به مقر حکومت و منزل خویش شتافتند و حضرت همایون پادشاه با سیصد نفر از ملازمان خود در بیرون شهر باقی ماند و بداق خان با جماعت قاجار

۱. ر ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۷۸.

۲. در متن: (سادمیرزا)، ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۸.

۳. در متن: (برخواسته).

۴. ر ک: خلاصة التواریخ، ص ۳۰۸.

۵. در متن: (تحفه‌های).

۶. (حسن بیگ مورخ روملو... و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ جهان‌آرا وزن العاس مزبور را چهار مقال و چهار

دانگ نوشته‌اند). عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۹.

۷. در متن: (اساسه).

۸. ر ک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۹، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۹.

حصار شهر را مضبوط داشتند و راه آمد و شد ملازمان همایونی را بستند، روز دیگر همایون پادشاه، توکل بر خداوند کرده با این جماعت کم داخل شهر گشته، چند نفر از مستحفظین دروازه را بکشت و بداق خان پناه به ارگ برد و روز دیگر از ارگ درآمد به جانب خراسان شتافت و حضرت همایون پادشاه استعدادی از مردم قندهار یافته، بر سبیل توکل به جانب کابل و غزنین نهضت فرموده، به اندک زمانی ممالک از دست رفته را باز بدست آورد.^۱

و عید نوروز سنه یونت ثیل^۲ سال ۹۵۳: در روز هشتم ماه محرم اتفاق افتاد.

و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل^۳ سال ۹۵۵: سلخ ماه محرم اتفاق افتاد.

در این سال [۹۵۵]: حضرت سلطان سلیمان خان^۴، قیصر روم با شوکت و سپاه بی قیاس، از ممالک روم و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و دیاربکر و عراق عرب با یراق تمام و توپخانه و تفنگ و عرابه‌ها، متوجه آذربایجان گردید و چون شاه جم‌جاه واقف شد در ماه جمادی‌الآخره این سال از شهر تبریز کوچ کرده، در شنب^۵ غازان مدت یک‌ماه برای اجتماع عساکر توقف فرموده، حکم مطاع غرا، اصدار^۶ یافت که راه رومیان را، آتش زده چنانکه گیاه و غله نماند و کاریزها را انباشتند که آب برای آشامیدن نباشد^۷ و پادشاه جم‌جاه جماعتی را به‌مرند فرستاد و خود تشریف‌فرمای دره^۸ اناخاتون^۹ شدند و حضرت قیصر به جانب تبریز نهضت فرمود، و شاهزاده القاص^{۱۰} میرزا با چهل هزار سوار، بر سر سپاه مرند روانه داشت و امرای مرند چون نسبت به سپاه روسی اندکی بودند، از جای خود بیرون رفتند و پادشاه جم‌جاه، مکرر حساب می‌فرمود که سپاه روم بر حسب تخمین، سیصد هزار سوار جنگی، سوی قلچچی^{۱۱} است و اگر هر کدام یک قلچچی با خود داشته باشد، ششصد هزار آدم شوند و در سپاه روسی جز، ینگچری^{۱۲} پیاده نباشد و اگر هر یک اسبی داشته باشد ششصد هزار شود و اگر هر اسبی را یک‌سن جو و یک‌سن گاه دهند، دوازده هزار خروار صدمنی گردد و اگر هر نفری از سپاه را نیم‌سن آذوقه دهند، سه هزار خروار صدمنی باشد، چنانکه در هر شبی پانزده هزار خروار صدمنی اجناس را صرف کنند،

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۷۸، و عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۰، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۰۸، و خلاصة

التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۲.

۲. سال اسب: هفتمین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

۳. سال مرغ: دهمین سال از دوره دوازده ساله تقویم ترکان.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۳، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۱، احسن التواریخ، روملو، ص ۳۲۷.

۵. در متن: (شعب‌غازان) ولی با توجه به روضة الصفا، (ج ۸، ص ۸۳): (شنب‌غازان)، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص -

۳۲۴، تصحیح شد.

۶. در متن: (صدار).

۷. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۳.

۸. در متن: (خواتون).

۹. در متن: (القاس).

۱۰. (ترکی) نوکر، خدمتکار.

۱۱. (ترکی): بینی‌چری: به معنی چریک، (... بینی‌چری‌ها در حقیقت اساس و هسته ارتش پیاده‌نظام (عثمانی) بودند که

سپاهی نو بود و کلاه سفید نم‌دین داشتند و از این کلاه دستار سپیدی نیز آویخته بود که تا روی شانه‌ها فرود

می‌آمد و بینی‌چری‌ها این دستار سپید را با سنجاق مسین زران‌دودی که بشکل قاشق کوچکی بود بر کلاه خود

می‌آویختند). تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

پس پادشاه عاقبت اندیش کدخدایان و رعایای هر محل را خواسته، امر فرمود، غله و گاه شما را اگر دواب و سپاه نصرت پناه ایرانی خورد بهتر است که الاغ و لشکر رومی بخورد، آنچه باشد به سیورسات^۱ دهید اگر زاید بود، آتش زنید و در عوض سه ساله از مال و منال^۲ و عوارض دیوانی معاف باشید و به خاطر پادشاه جم‌جاه گذشته بود که در سرکار^۳ قیصر یکصد و پنجاه هزار خروار صدمنی، علوفه ده روزه سپاه می‌باید و این یکصد و پنجاه هزار خروار، سیصد هزار نفر شتر باید که بار نماید، سوای شتری که یراق و اسباب توپخانه و جنگ برمی‌دارد و اگر بیست منزل را آتش زنیم، سرکار قیصر را ششصد هزار شتر باید، پس سپاه رومی [را] جز عود به منازل خود چاره‌ای نباشد که گفته‌اند:

گر همه زر جعفری باشد مرد بی‌توشه برنگیرد کام
در بیابان غریب گرسنه را شلغم پخته به که نقره فام^۴

و پادشاه جم‌جاه صلاح خود را با حضرت قیصر، در جنگ رویرو، ندید، در همه جا کنار رفته از پیش و پس، سپاه رومی را تاخت می‌فرمود و حضرت قیصر روم در بیستم ماه جمادی-الآخری این سال وارد تبریز گردید^۵، علیق اسبها را از پوست درختان نمودند [و] در مدت چهار روز پنجهزار اسب و استر آنها سقط گردید و لشکر رومی شروع در غارت و یغما کرده، تبریزیان مانند کشتی شکستگان قلزم و عمان که دل از جان‌کنده، فریاد و فغان به آسمان می‌رسانیدند، چون این اخبار به سلیمان خان قیصر روم رسید، فی‌الفور لشکریان را منع فرمود واحدی متعرض کسی نگردد.

در روز بیست و چهارم همین ماه، سپاه رومی و قیصر، شهر را گذاشته به جانب دیاربکر روانه شدند^۶ و امرای مملکت فارس مانند الله‌قلی سلطان حاکم داراب با پانصد نفر سوار و چرنداب سلطان شاملو حاکم ایج و نیریز و فسا با پانصد نفر سوار و ابراهیم خان حاکم کازرون با سیصد نفر سوار و محمود خان والی بهبهان و کوه‌گیلویه با هزار و پانصد نفر سوار با جماعتی از امرای دیگر بلاد که تمامت آنها نزدیک به پنجهزار نفر می‌رسید در پنج فرسخی شهر تبریز توقف کرده، هر روزه از کنار اردوی رومی، جماعتی را کشته، اسیر می‌نمودند^۷ و این عمل سرآمد قحط و غلای سپاه رومی گردید و ابراهیم خان حاکم شیراز، با سواران فارس در منزل اهر به اردوی اعلای شاهی پیوستند و پادشاه ظفر پناه با سپاه نصرت اکتناه داخل ولایات روم گشته، در همه جا از قتل و نهب اغماض فرمود و حضرت سلیمان خان قیصر که این اخبار را بشنید، شاهزاده ایرانیان القاص^۸ میرزا برادر حضرت شاه طهماسب که از حضرت شاهی روی گردان بود با پنج شش هزار نفر

۱. (ترکی): مازاد علفی که از روستای سر راه برای عبور لشکر یا موکب سلطان گرد آورند و مطلق به معنای خوردنی مورد احتیاج است.

۲. درآمد اسلاک و اراضی و شغل و منصب.

۳. در دوره صفویه به معنی دستگاه اداری، حساب و مبلغ است.

۴. از سعدی است در گلستان. متن از خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۵ و ۳۲۶. اخذ شده است.

۵. رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۷.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۵ و ۸۶، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۱، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۷.

۷. رک: خلاصه التواریخ، ص ۳۲۸.

۸. در متن: (القاص).

سوار از دیاربکر به جانب عراق عجم روانه داشت، شاهزاده به همدان رسید^۱، پس وارد شهر قم گردید جماعتی را برای تاخت و تاراج روانه ری نمود و آن جماعت در این زمستان سرد، ری را غارت کرده، عود به قم نمودند و القاص میرزا مدتی از زمستان را در بلده قم اقامت نمود^۲ و اهل بلده را به مطالبات بی معنی، آزرده خاطر داشت و آنچه توانست از مردم گرفت پس به خیال تسخیر کاشان افتاده، بعد از ورود شهر را تصرف نمود که خبر رسید، سپاه پادشاهی نزدیک است، القاص میرزا کاشان را گذاشته، روانه اصفهان گردید^۳. بعد از ورود شهر را محاصره کرد و اعیان اصفهان پای سردی را فشرده، او را جواب یأس گفتند، بعد از چند روز خبر رسید که ابراهیم خان ذوالقدر والی شیراز و امرای فارس با سپاه به نزدیکی رسیده اند، القاص میرزا به عزم تسخیر شیراز، اصفهان را گذاشته، روانه گردید^۴، چون بر سر بند امیر کربال رسید معلوم شد که پل را کشیده اند ناچار گشت، از صحرای مرو دشت و بیضا گذشته از راه قریه ابنو به قریه علی^۵ از توابع اردکان آمده به خیال تصرف قلعه سفید شولستان روانه گردید، چون به پای قلعه رسید معلوم شد که جنیدبیک برادر ابراهیم خان حاکم کازرون با خانه کوچ ذوالقدران^۶ در قلعه سفید توقف دارند، القاص میرزا پنج روز در زیر قلعه توقف کرده که قایدان شولستان و سمنی برای جنیدبیک پیغام دادند که باید جنگ کنیم. جنیدبیک جواب فرستاد که امروز را تأمل کرده، فردا با جماعتی از قلعه به زیر آمده، آنها را شکست می دهیم قایدان، ناصبوری کرده از جلو و عقب سپاه روسی را تاخت می نمودند و جماعتی در صحرای شاه حسنی با روسیان مقابل^۷ گشته، شکست یافتند و القاص میرزا چون این واقعه را دانست با هفتصد نفر سوار آمده، قایدان شولستان و سمنی را شکست داده، چهل نفر آنها را بکشت و در عقب جماعتی که اردوی او را تالان^۸ کرده، استرو شتر و خیمه و خرگاه [را] برده بودند، رفته، اموال را پس گرفت و چند نفر را بکشت و چون این اخبار به بهبهان رسید، مردم آن بلده، شهر را گذاشته در ماهور و کوهستان متفرق شدند چون القاص میرزا، وارد بهبهان گردید^۹ و کسی را ندید، تمامت خانه و بازار را آتش زده، روانه شوشتر گردیده، کاری ندیده به دزفول رسید، پس، از تسخیر آن مأیوس گشته به جانب بغداد شتافت^{۱۰}.

عید نوروز سنه ایتئیل^{۱۱} در یازدهم صفر سال ۹۵۶ اتفاق افتاد.

در ماه ربیع الثانی این سال [۹۵۶]: پادشاه بی همال به حدود کردستان تشریف بردند و

۱. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۸.
۲. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۳.
۳. رك: همانجا.
۴. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۹.
۵. در عالم آرای عباسی آمده است: (از ده علی اردکان عبور نموده به پای قلعه سفید رفت). ج ۱، ص ۷۴.
۶. رك: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۴، در روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۹: (جنیدبیک... و خانه کوچ طایفه ذوالقدران در آن قلعه... بودند). خلاصة التواریخ، ص ۳۳۴.
۷. در متن: (مقابله).
۸. (ترکی): غارت و چپاول همراه با ویرانی و سوختن.
۹. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۵.
۱۰. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۸۹، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۴.
۱۱. (ترکی): سال سگ یازدهمین سال از دوره دوازده ساله ترکان.

جماعتی خدمت حضرت قیصر روم وانمودند که القاص میرزا بر سریر مخالفت است، باید او را از ممالک محروسه دور داشت، القاص میرزا بعد از اطلاع، از بغداد برای قرب جوار اردوی اعلیٰ به نواحی کردستان آمده، در قلعه مریوان که حاکم آن سرخاب^۱ نام بود پناه برد و سرخاب را واسطه نمود که خدمت حضرت شاهی عرضه دارد که اگر از کرم شاهانه عصیان القاص را عفو می فرماید و از کشتن او می گذرد، جناب سیادت انتساب، شاه نعمت الله^۲ یزدی را که شوهر مهدعلیا خانم خواهر اعیانی پادشاه^۳ بود، روانه دارند که بیاید و بر مراتب، قسم یاد کند، القاص میرزا را تسلیم او کنم، پس به فرمان پادشاه خطاپوش، جمعی از امراء در خدمت شاهزاده بهرام میرزا برادر اعیانی شاهزاده القاص میرزا به قلعه مریوان رفته، القاص میرزا را از غصه بیرون آوردند و چون به نزدیکی اردوی اعلیٰ رسیدند، بهرام میرزا بنا بر مصلحت دست و پای القاص میرزا را به غل و زنجیر مقید داشت که همچنان به نظر سیاست اثر پادشاه برد، چون پادشاه خبر یافت زنجیر و غل را از او برداشتند و او را بر الاغی برهنه نشانیده، کلاه بلندی یکذرعی که دوره او را به پر خروس و بوم و دم روباه آراسته، بر سر او گذاشتند و قبای خودرنگی از کرباس که میانه آستر و رویه آنرا از پشم و پنبه، بیشتر از آنچه فقرا دوزند، پر کرده، بر وی، پوشانیدند و مسخرگان^۴ و بازاریان و اهل محلات در رکاب و پس و پیش او به زدن تنبک و دهل و سرنا و سنج^۵ مشغول شده، دستک زنان و پای کویان او را به همان هیئت وارد مجلس همایون نمودند، بعد از دوسه ساعت لباسهای سخریه را از او درآوردند و قامت او را به لباسهای زردوز شاهانه آراستند، پس اذن جلوس یافت و حضرت پادشاهی به او خطاب فرمود که دیدی آقای من حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ترا چون پیش من آورد؟ چه بدی نسبت به تو کردم که به قیصر پناه بردی^۶ و مردمان گفتند پسر شاه اسمعیل شیعه به قیصر سنی التجا کرد و سپاه کشید و صد هزار نفر شیعه را بکشت و تو تا با من بودی، شراب نخوردی، فسق نکردی، بعد از دوری از من شراب خوار و فسق گشتی، پس آن پادشاه حکم فرمود تا القاص میرزا را به قلعه قهقهه برده، محبوس کردند و بعد از پنج شش ماه دو نفر از مستحفظین قلعه که القاص میرزا، پدر و برادر آنها را کشته بود، به قصاص خون آنها، شاهزاده عالمیان را از قلعه به زیر انداخته وفات یافت^۷.

و عید نوروز سنه سیچقان ثیل سال ۹۵۸: در روز چهارم ماه ربیع الاول، اتفاق افتاد و پادشاه دین پناه در این سال به جانب شیروان و گرجستان نهضت فرموده، نظمی لایق داده، متمدین را به سیاست رسانیده، زمستان را در قره باغ قشلاق فرمود^۸.

۱. (سرخاب والی اردلان) روضة الصفا، ج ۸، ص ۹۰، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۴، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۸: (سرخاب برادر بگه).

۲. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۸.

۳. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۶.

۴. در متن: (مسخره گان).

۵. در متن: (صنج).

۶. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۹۰، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۷۴، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۹.

۷. رك: همان ماخذ، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۰.

۸. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۹۱، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۲.

در این سال [۹۵۸]: وزارت مملکت فارس به میرزاتاج الدین جعفر پسر میرزا قوام الدین- حسین حسینی حسینی شیرازی، وزیر سابق فارس قرار گرفت.

در همین سال [۹۵۸]: ایلچیان دولت پرتگال از فرنگستان به جزیره هرموز فارس آمده، بعد از اذن، به پایه سریر اعلی رسیده، تحف و هدایای بی شمار از درگاه خسرو کاسگار گذرانیده، اجازه برای تجارت و معامله با دولت علیه ایران خواسته، با نیل مقصود باز شدند.^۱ عید نوروز سنه اودئیل^۲ در روز پانزدهم ماه ربیع الاول سال ۹۵۹: اتفاق افتاد و پادشاه دین پناه، در این سال [۹۵۹] برای جزای اعمال رومیان فرمان همایون، صادر فرمود که سپاه منصور از نواحی ممالک محروسه، در سایه رایات فتح آیات حاضر شوند بعد از حضور عساکر منصوره از اطراف ولایات حکم فرمود که چهار قسم شده، هر فوجی از جانبی داخل بلاد روم گشته، قلعه ها را خراب و شهرها را متصرف گردند و در همه جا سپاه قزلباش بر عساکر رومی غالب شدند.^۳

در ماه ربیع الثانی سال ۹۶۰: سنه پارس ئیل^۴، پادشاه جم جاه، در بلده نخجوان، نزول اجلال فرمود^۵ و شاهزاده عالمیان، سلیمان میرزا، در همین سال [۹۶۰] در نخجوان متولد شد و او را فرمانروای مملکت فارس فرموده به ابراهیم خان، ذوالقدر سپرده، روانه فارسش داشت. در سال ۹۶۱: خبر رسید که حضرت سلطان سلیمان خان، برای تلافی خرابی بلاد روم که در سال گذشته از سپاه قزلباش رسیده بود، با لشکری بیش از سور عازم آذربایجان است و حضرت- سلطان سلیمان قیصر روم با سپاه بی اندازه و عرابه به قاعده مقرره رومیان از حلب نهضت فرموده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان گردید و پادشاه عالم پناه از هشتم ماه رجب همین سال از نخجوان حرکت فرموده، بعد از چند منزل اردوی اعلی را متوقف داشت، سرپرده جلال را برپا نمودند و جماعتی را برای دستبرد و شیپخون روانه، اردوی قیصری فرمود و حضرت قیصر با سپاه، وارد نخجوان گردیده دو روز توقف کرده، شهر را آتش زده، به جانب ارزنة الروم، نهضت فرمود و پادشاه ظفر پناه، با سپاه قزلباش، به سعادت و اقبال، به جانب بلاد روم نهضت فرمود.^۶ به خیل و سپاه قیامت شکسوه عنان تاب شد جانب ملک روم^۷

چون این اخبار به اسنای دولت روم رسید، ارباب حل و عقد امور سلکی خدمت سلطان- سلیمان خان قیصر معروض داشتند که از این آمد و شد دو پادشاه در ممالک یکدیگر جز خرابی بلاد و پراکندگی^۸ عباد و اندوه دوستان و شادی دشمنان ثمری ندارد و لله الحمد این دو سلطان عدالت نشان مروج ملت حضرت خیر الانام علیه وآله الصلوة والسلام می باشند و عموم اهالی روم و ایران مسلمان و نماز پنجگانه و روزه رمضان و احترام قرآن و حج و زکوة را فرض و

۱. رك: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۵۵، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲.

۲. (ترکی): سال گاو، سال دوم از دوره دوازده ساله ترکی.

۳. رك: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۵۷، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۳.

۴. (ترکی): سال پلنگ، سال سوم از دوره دوازده ساله ترکی.

۵. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۲.

۶. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۹۹ و ۱۰۰، و احسن التواریخ، روملو، ص ۳۷۷.

۷. شعر از احسن التواریخ، ص ۳۷۸، یا خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۸، نقل شده است.

۸. در متن: (پراکنده گی).

کعبه معظمه را قبله دانند [و] از قدیم گفته اند:

نظم:

چو سلطان گشاید در رستخیز
 خصومت، بود در جهان آن سحاب
 چو شاهان دم از صلح و یاری زنند
 جهانی شود، فارغ از انقلاب
 دهد عالمی را به باد ستیز
 که سیلش کند عالمی را خراب
 دم از یاری و دوستداری زنند^۱
 عمارت پذیرد جهان خراب

و شاهقلی بیگ قورچی قاچار^۲، از جانب پادشاه عالی‌مقدار، خدمت سلطان سلیمان خان، قیصر روم رفته، غبار کدورت را به صفا تبدیل کرده، معامله عهد را به پیمان مؤکد گردانید، پس سپاه پراکنده قزلباش از ممالک روم و لشکر پراکنده روم از ممالک ایران عود به منازل خود نمودند.

در همین سال [۹۶۱]: به مسامح عز و جلال رسید که گرجیان عیسوی سذهب سر از گریبان ترمذ درآورده، تعرض بی‌اندازه به بلاد مسلمانان می‌نمایند، نواب ممالک رقاب به عزم جهاد و تخریب آن بلاد، رایت فتح و ظفر را افراخت و داخل بلاد گرجستان گشته، متعردین را سیاست فرموده نزدیک به سی هزار نفر از پسران ماه‌رخسار و دختران گل‌عذار گرجیان را اسیر کرده^۳، قلعه‌های آنها را ویران ساخت و زمستان را در بلاد گرجستان بسر برد.

در ماه صفر سال ۹۶۲: که آفتاب در برج حوت بود، کوچ بر کوچ، متوجه قراباغ گشته در غره ربیع‌الاول این سال موکب همایون وارد شهر گنجه گردید و چند روز توقف فرموده به جانب بردع نهضت فرمود و شیخ نظامی گنجوی علیه‌الرحمه در وصف آن سرزمین فرموده است^۴:

نظم:

خوشا ملک بردع که اقصای وی
 تمسوزش گل کوهساری دهد
 زمینش ز بس سبزه و مشک و بیس
 علفزار مرغان این کشور اوست
 زمینش به آب زر آغشته است
 خرامنده بر سبزه آن زمسی
 نه^۵ اردی بهشت است بی‌گل نه‌دی^۶
 زمستان نسیم بهاری دهد
 چو باغ ارم خاصه باغ سفید
 اگر شیر مرغت بپاید، در اوست
 تو گوئی در او زعفران کشته است
 خیالی نیساید بجز خرمی

عید نوروز سنه توشقان‌تیل^۷ این سال [۹۶۲]: را در بردع به عیش و کامرانی گذرانید و چندی در آن نواحی توقف فرموده، نزول اجلال به شهر تبریز فرمود^۸.

در همین سال [۹۶۲]: ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس، چون بی‌سبب، بلکه به هوای نفس، چشمهای میرشهریار جهرمی که از اعیان بلده جهرم بود، بکند و آن بیچاره را از حلیه

۱. شعر از احسن‌التواریخ، روملو، نقل شده است، (ص ۳۷۹). ۲. رك: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۰۰.

۳. رك: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۰۲، و احسن‌التواریخ، روملو، ص ۳۷۹، و خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴. شعر از نظامی است در شرفنامه، ص ۲۷۶، چاپ وحید.

۵. در متن: (چو) بر حسب متن شرفنامه تصحیح شد. ۶. به نقل از خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۵.

۷. (ترکی): سال خرگوش، چهارمین سال از دوره دوازده‌ساله ترکان.

۸. رك: روضة‌الصفاء، ج ۸، ص ۱۰۲، و خلاصة‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۶.

بینائی، عاری گردانید و در چهاردهم ماه ربیع الاول همین سال مغضوب پادشاه گردید و حکومت فارس و اتابکی شاهزاده عالمیان سلیمان میرزا والی شیراز به علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر، مفوض گشته، علی سلطان روانه فارس گردید.^۱

در همین سال [۹۶۴]: پادشاه بی‌همال شهر قزوین را که در وسط ممالک محروسه است دارالسلطنه قرار فرمود و اثاثه^۲ سلطنت را از شهر تبریز به شهر قزوین رسانیدند و در ماه ذی‌الحجه این سال، تشریف‌فرمای خطه قزوین شدند.^۳

و عید نوروز سنه لوی‌ئیل سال ۹۶۳: بیست و هشتم ماه ربیع‌الثانی را در شهر قزوین به عشرت گذرانید و پادشاه حمیده‌خصال، حکم فرمود که تمامت اسرا و اعیان ممالک محروسه از جمیع سناهی شرعیه، توبه کرده، مؤکد به قسم نمایند و احکام مطاعه به تمامی بلاد فرستادند، چنانکه گفته‌اند:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را
تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا سر الهی است این منکر مباح این را^۴
و چون شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در سال گذشته، به فرمانروائی مملکت خراسان سرافراز گردید^۵، بعد از ورود به شهر هرات، بعضی از مردم نادان، آن شاهزاده را به خیال باطل انداختند که وقت آن است [که] حضرت جم‌جاهی در گوشه‌ای نشسته، به عبادت ایزدمتعال مشغول گردد و دنیا را گذاشته، در تحصیل آخرت باشد چون این اخبار از روزنامه‌نویسان خراسان به مسامع عز و جلال رسید، شاهزاده اسمعیل میرزا را از هرات احضار فرموده، در قلعه قهقهه آذربایجان محبوس گردید^۶ و شاهزاد عالمیان، سلطان محمد میرزا به حکمرانی خراسان سرافراز آمد.

در همین سال [۹۶۳]: شاهزاده سلطان سلیمان میرزا که بعد از تولد در نخجوان به ابراهیم خان ذوالقدر سپرده، به شیراز برده بود و بعد از عزل ابراهیم خان به علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر سپرده بودند بعد از چهار سال توقف در شیراز به درگاه معلی آورده به لقب خادم‌باشی روضه مقدسه رضویه علی صاحبها الف ثناء و تحیه سرافراز گشته^۷ به مصاحبت چرنداب سلطان شاملو، روانه مشهد مقدس گردید که سلطان ابراهیم میرزا پسر شاهزاده بهرام میرزا، والی مشهد مقدس او را محافظت و تربیت نماید.

و ابراهیم خان ذوالقدر که مدتی مغضوب درگاه جم‌جاهی بود، در سنه یونت‌ئیل^۸ سال

۱. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. در متن: (اساسه).

۳. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۸.

۴. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰۳، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۶.

۵. رك: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۶. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰۲.

۷. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰۵، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۸.

۸. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۰۳، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۱.

۹. (ترکی): سال اسب.

۹۶۵ مورد عنایت شاهانه شده، حکومت استرآباد به او شفقت گردید.^۱

و در اواخر همین سال [۹۶۵]: در جنگ با ترکمانان اوخال^۲ کشته گشته به روضه رضوان خرامید و سابقاً نگاشته شد که حضرت همایون پادشاه هندوستان در زمان توقف در ایران وعده داده بود که مملکت قندهار را ضمیمه سمالک ایران نماید و این وعده به وقوع نرسید که همایون پادشاه وفات یافت^۳ و حضرت جلال الدین پادشاه به جای او نشست بنا بر وعده همایونی، در سال ۹۶۶: حکم مطاع صادر شد که علی سلطان تاتی اوغلی ذوالقدر فرمانفرمای مملکت فارس^۴، با سپاه ذوالقدر و فارس از راه کرمان به سیستان رفته در خدمت شاهزاده سلطان حسین میرزا پسر نواب شاهزاده بهرام میرزا حاکم سیستان با سپاه سیستانی رفته، نواحی قندهار را مسخر نمایند امثالاللامر، اطاعت کرده، از شیراز تا قندهار بشتافت و چون قلعه قندهار را محاصره نمودند گلوله تفنگی به علی سلطان تاتی اوغلی حاکم فارس رسیده، زندگانی را بدرود نمود، پسر بزرگ او شاه ولی سلطان، پای مردانگی را فشرده، قلعه قندهار، را گشود پس سپاه پدر را برداشته به مشهد مقدس آمد و چون این اخبار به مسامع جلال رسید، قندهار را ضمیمه مملکت سیستان فرموده، به شاهزاده سلطان حسین میرزا واگذار فرمود که نواب بدیع الزمان میرزا برادر کوچک او در سیستان توقف کند و سلطان حسین میرزا در قندهار، رایت اقتدار افرازد.

بعد از سنه یونتئیل این سال [۹۶۶]: پادشاه جم جاه جز در خطه قزوین تشلاق نفرمود و بر آبادی شهر و بازار و کاروان سرا و حمام و مساجد و عمارات شاهی و بساتین دیوانی افزود^۵ و قاضی محمدرازی در آن اوان قطعه ای در برابر قطعه کمال الدین اصفهانی گفته، به عرض رسانیده، مورد عنایت گردید و قطعه کمالی این است:

قطعه:

طول و عرضش صد درصد بود و کم نبود
که در اقلیم چنان شهر معظم نبسود
که در آفاق چنان بقعه خرم نبسود
نیک نیک ارچه نباشد بد بدهم نبسود
ری بود ری که چو وی در همه عالم نبسود

شهرهائی که نشستگه شاهان بودند
عدل عمال شه او را ز جهان افزودند
به زر و سیم بهین چتر و وثاق اندودند
سبب آن است که خاک فرجش فرمودند
کاهل تاریخ چنین نعت دگر نشودند

چار شهراند عراق از پی تخمین گفتم
اصفهان نصف جهان است و در این نیست شکی
همدان جای شهان از قبل آب و هواست
قم به نسبت کم از آنهاست ولیکن گفتم
معدن مردمی و کان سخا، شاه بلاد
و قطعه قاضی محمد این است:

چار بودند در اطراف عراق ای شه دیسن
اصفهان آنکه ورا نصف جهان می گفتند
همدان آنکه علی شکر و یارانش در او
قم که جز شیعه حیدر نبود ساکن او
شاه افزود^۶ بر این چار بلد قزوین را

۱. نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۶۴، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۳.

۲. در احسن التواریخ، روملو، ص ۴۰۴، در جنگ با (ایای ترکمان) کشته می شود. و در عالم آرای عباسی، ص ۱۰۹: (ایای اوخلو)، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۹۴: (ترکمان اوخلو).

۳. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۳۹۳ در ذکر وقایع سال ۹۶۳.

۴. رک: خلاصه التواریخ، ص b ۱۷۶، a ۱۸۷، به نقل از حاشیه ۲۴۵، نظام ایالات در دوره صفویه.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۱۰، در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۹، در ذکر وقایع سال ۹۶۵.

۶. در متن: (افزود)، متن ماخوذ از خلاصه التواریخ است، ج ۱، ص ۳۹۹.

و نوروز سنه قوی نیل سال ۹۶۶: در غره ماه جمادی الاولی اتفاق افتاد.
 در این سال [۹۶۶]: شاهزاده سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان خان قیصر روم بر برادر
 خود شاهزاده سلطان سلیم حسد برده، سپاه بر سر او کشید و حضرت قیصر سلطان سلیم را مدد
 فرمود و سلطان بایزید شکست خورد و ناچار، سر سه نفر از مخصوصان بیگناه خود را بریده، برای
 قیصر فرستاد که به فریب اینان سر از چنبر اطاعت ولی نعمت پیچیدم^۱ و اسید بخشش را دارم،
 حضرت قیصر خدیعه او را پسند نداشته او را تعاقب نمودند، لاعلاج در همین سال وارد بلده
 ایروان گشته، والی آن نواحی، کماهی را عرضه داشت خدمت آسمان بسطت نمود و
 سلطان بایزید، شاهزاده رومی هم، نامه ای نگاشت^۲ [و] با رسول والی ارسال داشت، مضمون
 آنکه: این آواره را در پناه خود جای دهند^۳، چون حضرت جم جاهی، از واقعه مطلع گردید،
 حسن بیک یوزباشی استاجلو را با یراق و اسباب و خیمه و خرگاه و اقمشه و زر مسکوک و اسب و
 استر بی شمار به استقبال آن شاهزاده، روانه داشت، بعد از ورود حسن بیک، سلطان بایزید به جانب
 قزوین، نهضت نمود و درهر منزلی، لوازم احترام را یافته در اوائل سنه پیچین نیل سال ۹۶۷
 وارد دارالسلطنه قزوین گردیده، از شاهزادگان و امرا و اهل شهر، کمال پذیرایی شاهانه را
 بدید و پادشاه جم جاه تا وسط میدان او را استقبال فرمود و سلطان بایزید از اسب پیاده شده،
 دست حضرت جم جاهی را بوسید و آن حضرت روی او را به روی خود چسباند^۴ و در منزلی که
 سزاوار شاهان بود، نزول نمود و ده هزار نفر سوار رومی که در رکاب سلطان بایزید بودند، برحسب
 حکم، صدنفر، صدنفر آنها را به بلاد محروسه روانه فرمود، مثل آنکه صدنفر به مشهد مقدس و
 صدنفر [را] روانه قندهار داشتند و چون پیش از ورود سلطان بایزید، ایلچی از جانب حضرت
 قیصریه به قزوین آمده، درخواست بردن سلطان بایزید را کرده بود، شاه ستاره سپاه، نامه ای در
 عذرخواهی تقصیرات سلطان بایزید، خدمت قیصر نوشت [و] روانه داشت و سلطان بایزید بعد
 از چندماه توقف، از راه غدر در خیال محال افتاد که در وقت فرصت چشم زخمی به وجود همایونی
 رساند، جماعتی از مخصوصان او که پرورده نعمت شاهی شده بودند، مواضع شاهزاده را به مسامح
 جلال رسانیدند^۵، چون شاهزاده از بروز خیال وهمی خود مطلع شد، آن دوسه نفر بیگناهان
 [را] که واقعه را به عرض رسانیده بودند، بکشت و چون حضرت جم جاه، مطلع از قول آن
 بیگناهان گردید، جماعتی را به منزل سلطان بایزید فرستاد [و] او را و چهار نفر پسر او را که با
 خود آورده بود، گرفته، محبوس داشتند^۶.

و در شهر ذی القعدة سال ۹۶۹: سنه ایت نیل^۷ که مکرر ایلچیان رومی از جانب قیصر
 به درگاه عالم پناه آمده، مطالبه بردن سلطان بایزید را داشتند، پادشاه جم جاه، برحسب خواهش

۱. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۱۱، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۱.
۲. ر.ک: متن نامه های سران عثمانی درباره بایزید، ص ۳۹۸ و ۴۰۱ و ۴۰۶ و نامه شاه طهماسب به شاهزاده سلیم
 ص ۴۰۳ در کتاب شاه طهماسب صفوی، عبدالحسین نوائی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۳. ر.ک: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۳.
۴. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۱۲.
۵. ر.ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۱۲، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۸.
۶. ر.ک: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۱۴، و احسن التواریخ، روملو، ص ۴۱۲، و خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۰۹.
۷. (ترکی) سال سگ.

قیصر روم، شاهزاده سلطان بایزید و چهارنفر پسران او را به ایلچیان سپردند و فرستادگان قیصر، بر حسب فرمان قیصری، شاهزاده و چهارنفر پسران او را خبه کرده^۱، در پنج تابوت که با خود آورده بودند، گذاشته، در مخمل سیاه پیچیده بر پنج شتر بار بسته، روانه اسلامبول شدند^۲ و چون چندسال بود که میان دولت علیه ایران و دولت عالیه روم به توسط رسل و رسائل مبانی دشمنی را برداشته، بنای دوستی را گذاشته [بودند] برای شرائط مصالحه و تعیین حدود و سامان ممالک نوشته از دو جانب نگاشته به خطوط و اسفار ارکان دین و دولت مزین داشته بودند، در این سال به انجام رسید^۳ و کلمه: «الصلح خیر» تاریخ این مصالحه گردید، چنانکه گفته اند^۴:

شعر:

پادشه روم و شه کامگار صلح چو کردند به هم اختیار
سنهی اقبال در این کهنه دیر غلغله افکند که «الصلح خیر»

و عید نوروزسنه تنگوزئیل در شانزدهم رجب سال ۹۷۰ اتفاق افتاد.

در این سال [۹۷۰]: کلانتری مملکت فارس به میرشاه حیدر پسر تقاوه سادات سیر اسمعیل.

حسینی حسینی شیرازی کلانتر سابق فارس برقرار گردید.

در سنه سیچقان ئیل سال ۹۷۱: دختر خجسته اختر نواب کامیاب، شاهزاده سلطان ابراهیم.

میرزا اولدغفران مآب شاهزاده بهرام میرزا، خلف حضرت خاقان گیتی ستان غفران توأمان شاه اسمعیل.

طاب ثراه که هم دخترزاده پادشاه اسلامیان پناه، شاه طهماسب بود، در عقد ازدواج علامه زمان،

سلاله سادات اصالت توأمان، میرزا ابراهیم دشتکی شیرازی^۵، نواده غفران مآب استاد بشر، عقل

حادی عشر، اسیر غیاث الدین منصور شیرازی در آوردند و بعد از سالی نواب میرزا احمد نظام الدین و

بعد از سه سال برادر کهنتر او میرزا نصیرالدین حسین، از آن شاهزاده متولد شدند و مرحوم

سید علی خان علامه، جد دویم مؤلف این فارسنامه ناصری است، در کتاب *سلافة العصر* نوشته

است: میرزا احمد نظام الدین علامه، جد دویم من را، سلطان الحکما و سیدالعلما می گفتند و در

سال هزار و پانزده وفات یافت.

و در سال ۹۷۲: پادشاهی همال، وجه تمغای کل ممالک بحروسه را که وجهی معتنی به

بود ببخشید و در این باب فرامین به نواحی ممالک فرستاده، تأکید فرمود که مضمون فرمان

مبارک را در هر شهری بر سنگ نقش کرده، در پیشانی درگاه مساجد عالیه نصب نمایند و

تمغا به معنی باجی است که از مترددین در بلاد سی گرفته اند و نیز به معنی داغی است که بر ران

اسب و دیگر سواشی نهند:

۱. رك: روضة الصفاء، ج ۸، ص ۱۱۴، و عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۰۴، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۱۶، تاریخ

سلاطین صفویه، ص ۴، و متن نامه قیصر در خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۳.

۲. رك: نامه های شاه طهماسب، نامه شاه سلطان سلیم ثانی، ص ۴۵۲ و جواب آن ص ۴۶۰ و ۴۷۲.

۳. شعر از مرحوم قاضی عطاءالله ورامینی است و متن آن در خلاصة التواریخ ج ۱، ص ۴۳۳ آمده ولی بیت اول در فارسنامه تحریف شده است.

۴. در عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۳۶، از پیوند دختر ابراهیم میرزا که (اكتساب علوم دینیة نموده، فاضله و متورعه

بود) و از شیراز به بیت الله الحرام رفته بود با امیر نصیرالدین حسین شیرازی که از سادات دشتکی و از افاضل نامدار و متورعین بود سخن رفته است.

۵. (ترکی) — باج، عوارض گمرکی، رسوم، حق العبور، مهر، نشان که بر ران اسب می زدند.

نشان نماند ز تمغا بغیر از آن داغی که در درونه تمغاجی^۱ از غم تمغاست و همچنین صوادر و عوارض قدیم دیوانی که از قدیم از توابع مال و خراج قرار داده داخل ابواب مال دیوان می نمودند و عجزه و سساکین بر این جهت پایمال ظلم عمال بودند، تصدق فرموده، مؤکد به لعنت نامه، بخشیدند^۲.

در سلخ ماه جمادی الاولی سال ۹۷۳: تیری به خواجه میرزا بیک^۳ وزیر شاه ولی بیک تاتی اوغلی ذوالقدر حاکم مملکت فارس زدند و در دهم این ماه وفات یافت و معلوم شد که به فرموده آقایان ذوالقدر، بود، پس خانه او را مهر زده، محمد مقیم برادر او را احضار به قزوین فرمودند از ترس گریخت و به عتبات عالیات رفت.

در اواخر همین سال [۹۷۳]: شاه ولی سلطان تاتی اوغلی را از حکومت فارس معزول داشته^۴، مبلغی وجه نقد، به علت آنکه سواجب و مرسوم سپاه مأمور فارس را به قاعده ترسانیده بود، از او گرفته، به افراد سپاه رسانیدند و حکومت مملکت فارس را به محمد خان بیک ذوالقدر ارزانی داشتند.

و در سال ۹۷۴: پادشاه جمجاه، فرزند ارجمند خود، سلطان محمد میرزا را والی مملکت خراسان فرمود^۵ و شاه قلی سلطان استاجلو را اتابک قرار داده، از قزوین روانه هرات نمود، چون این خبر به جماعت اوزبکان که از آب آمویه، داخل خراسان گشته، مشغول خرابی بلاد بودند، رسید، عبدالله خان و عبیدالله خان پسران اسکندر خان اوزبک، پادشاه بخارا، با دوازده هزار سوار از اوزبکان به استقبال شاهزاده عالمیان شتافتند و در نزدیکی قلعه تربت خراسان، شاهزاده سلطان محمد از استقبال اوزبکان مطلع گشته، با ملازمین رکاب در قلعه تربت متحصن شدند^۶. پس سپاه اوزبک، قلعه را محاصره نمود و این خبر یازده روزه، در شهر قزوین به مسامع عز و جلال رسید. پادشاه جمجاه، انجمنی ساخت و اهل مشورت را بخواست که دوازده هزار دشمن، قلعه کوچک تربت را که جز چند نفر ملازم در او ننگجد، محاصره نمودند و البته سسخر دارند، پس تمام ملازمان را کشته، سلطان محمد میرزا و عیال او را اسیر کرده، به ماوراءالنهر برند و این ننگ را بر دودمان صفویه چون کلافی بر ماه باقی گذارند و رأی صواب آنکه نامه نویسیم و شاه قلی سلطان را مأمور سازیم که چند ساعت پیش از گرفتاری و فتح قلعه، شاهزاده و تماست عیال او را کشته، ننگ اسیری را نگذارد ولیکن کسی که این فرمان را رساند کیست؟ از میان هیجده نفر جوان^۷ از صوفیان صافی عقیده که پادشاه جمجاه را سرشد کامل و اطاعت او را چون فرمان اسام زمان می دانستند، انجام این خدمت را تحمل نموده، روانه مقصود شدند و بعد از نزدیکی به قلعه تربت معلوم داشتند که سواران اوزبک، هفت رویه، هشت رویه صف بسته،

۱. (ترکی) معصل باج و خراج و کسی که از اجناس باج گرفته، مهر بر آنها زند. رک عالم آرای عباسی ص ۱۲۳ و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.
۲. رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۰.
۳. در خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۵: (مشهور به تنبکوز یا ایکدوز).
۴. نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۶۴.
۵. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۳۰، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۷.
۶. رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۷.
۷. رک: خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۵۸.

قلعه را محاصره دارند، تمامت این هیجده نفر تاجهای دوازده ترک سرخ قزلباشی را بر سر گذاشته تیغهای هندی را کشیده، سمندروار، خود را به صفهای آتش زده، هشتاد نفر را کشته، هشت نفر کشته گشته، ده نفر وارد قلعه تربت شدند و فرمان را به انجام رسانیدند و شاهقلی سلطان بعد از ملاحظه، چون بید بر خود بلرزید که: «بردن فرمان غلط، ناپردن فرمان غلط» اگر شاهزاده و زنان بیگناه را بکشم، جواب خدای تعالی را چه گویم؟ و اگر اطاعت فرمان نکنم، حکم سرشد کامل را سهمل داشته‌ام و جماعت اوزبک چون آن جسارت را از جوانان قزلباشی دیدند، با خود گفتند، البته سپاه قزلباش دست از جان شسته، در این نزدیکی خواهند رسید^۱، پس رأی آنها، متفق گشته، اردوی خود را برداشته، از پی کار خود رفتند.

و در سال ۹۷۵: وزارت مملکت فارس به میرزا قوام‌الدین حسین، ولد میرزا تاج‌الدین-جعفر حسنی حسینی شیرازی وزیر سابق فارس برقرار گردیده به انصاف گذرانید.

و در سنه یونتئیل سال ۹۷۷: به مسامع جلال رسید که والیان بندر جرون و جزیره هرمز و شمیل و میناب^۲ فارس، ظلم و تعدی با رعایا چندان نموده‌اند که مردمان آن سامان پراکنده گشته‌اند، بنا بر آن فرمان مطاع، به مفاخرت یعقوب بیگک والی کرمان صادر شد، پس به آن سامان رفته، والیان را تنبیه و سیاست نموده، عود به کرمان فرمود.

و در شب شنبه^۳ غره ماه مبارک رمضان سال ۹۷۸: ولادت باسعادت ابوالنصر، سلطان-عباس میرزا، ولد ارجمند شاهزاده عالمیان، سلطان محمد میرزا والی مملکت خراسان به طالع سنبله در دارالسلطنه هرات اتفاق افتاد.

در این سال [۹۷۸]: ایالت تمامت مملکت فارس به ولی سلطان قلعخانچی^۴ ذوالقدر، عنایت گردید.

و در سنه قوی ئیل ۹۷۹: خاطر شاهقلی سلطان یکان استاجلو وزیر خراسان از شاهزاده عالمیان، سلطان محمد میرزا والی مملکت خراسان، رنجیده، عریضه به پایه سریر اعلی فرستاد و از جانب سنی الجوانب پادشاه جم‌جاه، فرمان صادر گردید که ایالت خراسان را به نام ناسی شاهزاده عالمیان عباس میرزا قرار دهند و شاهقلی سلطان به اتابکی، وزیر خراسان باشد و ایالت مملکت فارس را به نواب شاهزاده سلطان محمد میرزا واگذاشتند^۵ و میرزا سلیمان شیرازی نواده میرزا نظام‌الملک جابری اصفهانی، وزیر سابق فارس به وزارت شاهزاده سرافراز آمد و ولی سلطان-قلعخانچی اوغلی ذوالقدر که به حکومت فارس سرافراز بود، بعلاوه حکومت، لله و اتابک شاهزاده سلطان محمد میرزا گردید^۶، پس شاهزاده سلطان محمد میرزا پسر بزرگ خود سلطان حمزه میرزا را برداشته، از راه کرمان وارد شیراز جنت طراز گردید و رحل اقامت را چنان انداخت که تا سالی

۱. در متن: (وارد).

۲. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۲۷ تا ۱۳۱.

۳. رك: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۴۳، خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۳.

۴. عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۷، تولد او را در شب دوشنبه غره شهر رمضان المبارک او آخر یونتئیل ترکی می‌داند.

۵. این نام در عالم‌آرای عباسی به صورت قلعانچی و قلعخانچی آمده است، ص ۱۲۶. ولی در نظام ایالات در دوره صفویه

از رهبرین به صورت (قلهانچی) آمده است. ص ۶۴، رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۵۶۷.

۶. رك: عالم‌آرای عباسی، ص ۱۲۶.

۷. همانجا، همان صفحه.

که بر تخت سلطنت نشست از اریکه حکمرانی مملکت فارس برنخواست^۱.
 در سال ۹۸۱: مولانا مصباح الدین لاری^۲ که سرآمد شاگردان استاد بشر و عقل حادی عشر،
 جناب سیرغیاث الدین منصور دشتکی شیرازی بود، وفات یافت و جناب مولانا بعد از فراغت از
 تحصیل علوم به بلاد هندوستان رفته، در خدمت حضرت همایون پادشاه، ملقب به «صدر» گردید،
 پس به حرمین شریفین مشرف شده، به اسلاسیبول رفته، سلطان سلیمان خان قیصر روم او را رعایت
 فرمود و مدتها در بلاد روم مشغول تدریس بود، پس به بغداد آمده با اسکندر پاشای گلریگی
 عراق عرب، مصاحبت نموده و تاریخی به جهت آل عثمان، نگاشته است، چندین کتاب دیگر
 تألیف داشته است مانند حاشیه بر حاشیه قدیم ملا جلال الدین دوانی و حاشیه بر شرح جامی و
 شرح فادمی هیات ملا علی قوشچی و حاشیه بر انوار شافعی و دیگر کتابها.
 هم در این سال [۹۸۱]: مولانا عبدالله یزدی، شارح تهذیب منطق که کتابش مشهور
 به حاشیه ملا عبدالله است در عربستان وفات یافت^۳.

در سال ۹۸۴: پادشاه جم‌جاه به عارضه مرض گرفتار گردید و مدتی در بستر ناتوانی غنود
 و موی سر آن حضرت به اندازه‌ای رسید که هر روزه شانه می‌فرمود، پس برای تراشیدن سر و
 پاکیزگی^۴ تن، تشریف‌فرمای حمام گردید و به استعمال نوره، اسافل اعضای آن بزرگوار مجروح
 گشت و از مداوا فایده ندید تا روز پانزدهم ماه صفر همین سال که کلمه «پانزدهم شهر صفر»
 ماده تاریخ است به روضه رضوان خرامید:

نظم:

دریغ آن شهنشاه صاحبقران	جم تاج بخش ممالک ستان
دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر	نظیرش در آئینسه ماه و مهر
دریغ آن شهنشاه پاک اعتقاد	صلاح و پناه بلاد و عباد

چون حکیم ابوالنصر پسر صدر الشریعه گیلانی مشغول معالجه مرض آن حضرت بود او را
 یا به اتهام یا به حقیقت بدنام نمودند که سمی قاتل در نوره، تعبیه کرده، باعث هلاکت پادشاه
 جم‌جاه گردید، چون پناه به حرمسرا برده بود، او را گرفته به قتل رسانیدند^۵:

نظم:

زین شش در بی ثبات فانی	رو آر به سلک جاودانی
بر طارم آسمان علم‌زن	در وادی لامکان قدم‌زن
در مملکت قدم، قدم نه	کان پرده‌سرا، ترا حرم‌به

زمان زندگانی آن پادشاه حمیده خصال ۴۶ سال و یکماه و نوزده روز بود^۶ و مدت سلطنت
 و پادشاهی او ۴۵ سال و بیست و هشت روز:

شعر:

اگر صدسال مانی وریکی روز / بیاید رفت از این کاخ دل‌افروز^۷

۱. در متن: (برنخواست). ۲. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۵۴.

۳. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۵۸، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۸۷.

۴. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۶۴، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۹۲.

۵. در احسن التواریخ، روملو، ص ۴۶۴: (۶۴ سال و یکماه و ۲۵ روز).

۶. منقول از احسن التواریخ، روملو، ص ۴۶۴.

از پادشاهان ملت اسلام، جز مستنصر بالله علوی، کسی به این زمان سلطنت نفرمود.
 قاضی احمد قمی صاحب کتاب تاریخ^۱، خلاصة التواریخ که معاصر آن پادشاه دین پناه بود، نگاشته است^۲ که شاه جمجاه رضوان جایگاه، پادشاهی قاهر و در ملکداری و سپاه کشی ماهر بود، عدلی تمام و سیاستی مالا کلام داشت، حقوق دیوانی را بر قانون شریعت گرفت، و از تمغاوات و مال بازارها و مواشی و مراعی و جولاهه کاران گذشتی. توجهات و مطالبات حکام [را] از رعایا بطوری مسدود فرمود که کسی دیناری برخلاف حساب نتوانست گرفت، رعایا در عهد او در مهد آسایش غنودند و طرق و شوارع به اندازه ای امن و امان بود که مردمان بی رفیق و تجار و کاروان بی مستحفظ، در اطراف ممالک بی دغدغه خاطر بسلامتی تردد می نمودند. خمس و زکوة را از سرکار خاصه شریفه در هر بلدی از ممالک محروسه مقرر فرموده و مشایخ و علما بر ارباب استحقاق قسمت می نمودند. و امر به معروف و نهی از منکر به واسطه زهد و صلاح آن پادشاه به مثابه ای بود که هیچکس مرتکب نامشروعی نمی گشت و افعال قبیحه و کذب و افترا و دعوی باطل [را] از میان مردم برداشت، چندین هزار هزار نفر از گرجستان و چرکس به شرف اسلام سرافراز گردیدند و دویست هزار کس از طوایف ایلات قزلباش، موجب خوار بودند. مدت هشت سال، خراج نخواست که زمان بیکاری است و جنگی در کار نیست، خدای تعالی او را بیامرزاد و حضرت جمجاه، نه نفر پسر را به یادگار گذاشت^۳، نواب سلطان محمد سیرزا فرمانفرمای مملکت فارس، اسمعیل میرزا، سلطان حیدر میرزا، سلطان سلیمان میرزا، سلطان مصطفی میرزا، سلطان محمود میرزا، سلطان علی میرزا، سلطان احمد میرزا [و] امام قلی میرزا.

قلعه شهید مقدس و حصار شهر طهران، از بناهای آن پادشاه عالمیان است^۴. روز بعد از وفات آن پادشاه، امرا و اعیان دولت بر دو قسم شدند: جماعتی گفتند: سزاوار سلطنت جز شاهزاده اسمعیل میرزا، دیگری نیست، پاره ای گفتند: چون اسمعیل میرزا به غضب پادشاهی در قلعه قهقهه محبوس است و تا خبر به او رسانند و وی به قزوین برسد، شیرازه کار گسیخته گردد، بهتر آن است که شاهزاده سلطان حیدر میرزا که از تمامت برادران در نزد پدر، محترم [تر] بود، بر تخت شاهی نشانیده، تغییری در قراردادهای حضرت پادشاه مغفور راه نیابد و چون شاهزاده سلطان محمد سیرزا که اکبر اولاد آن مغفور بود به سبب ضعفی که در باصره داشت^۵، هیچیک از ارباب حل و عقد، نامی از او نبرد و چون محافظت دولتخانه شاهی در آن روزها با قراولان امرائی که خواهان اسمعیل میرزا بودند، بود، سلطان حیدر میرزا را نگذاشتند از حرمسرای بیرون آید و امرائی که خواهان او بودند، چون خواستند به دولتخانه و حرمسرای رفته، او را آورده، بر تخت سلطنت نشانند، قراولان مانع گشتند که به نزدیک دولتخانه روند و میل خاطر شاهزاده پری خان خانم^۶، دختر بزرگ پادشاه مغفور به جانب اسمعیل میرزا، بود و در بین خبر آوردند که امرای استاجلو، متوجه دولتخانه شده که به عنف و غلبه، شاهزاده سلطان حیدر میرزا را در آورده،

۱. قاضی احمد شرف الدین حسین مشهور به میرمنشی.

۲. رك: خلاصة التواریخ، ج ۱، ص ۵۹۶ - ۵۹۸.

۳. رك: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۴. رك: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۸۹.

۵. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۴۹، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۶: (نقص تمام در باصره پدید آمد).

۶. رك: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۵۰.

بر تخت سلطنت نشاند و در بیرون دولتخانه، کار امرا به جنگ رسید، بلکه طلبکاران سلطان-حیدر میرزا، پیغام فرستادند که اگر سلطان حیدر میرزا را روانه نسازند، به بی احترامی به حرمسرا، آمده، او را خواهیم برد و اطراف دولتخانه را محاصره کرده، چندین نفر را کشتند و امرای اسمعیلی به صوابدید شاهزاده پری خان خانم، شاهزاده سلطان حیدر میرزا را از میان زنان بیرون آورده، او را خبه نمودند و بیست سال از عمرش رفته بود و سر آن بیگناه را برای امرای استاجلو فرستادند و فتنه را خوابانیدند و جماعت استاجلو، پریشان و پراکنده گردیدند و اسرائی که خواهان اسمعیل میرزا بودند، ایلچی روانه قلعه قهقهه داشته، بشارت سلطنت را به شاهزاده اسمعیل میرزا رسانیدند [واو] با فراسکندری از قلعه به زیر آمده، متوجه مقصود گردید.^۲

روز ۲۷ ماه جمادی الاولی همین سال [۹۸۴]: در شهر قزوین بر تخت سلطنت قرار گرفت^۳ و مولانا محتشم کاشی سی و دو بیت به رشته نظم کشیده که هر مصرعی تاریخ جلوس اوست: نظم:

به که در این گفته معجزیان	درج بود نام خدای جهان
شکر که قیوم کریم احد	جان ده پوش طلب جانستان
پایه ده عقده ز گیتی گشای	پادشه ملک به حارس رسان

و امراء و اعیان از اطراف ممالک به پایه سریر اعلی می رسیدند و ولی سلطان قلخانچی-اوغلی، حاکم شیراز با سپاه خود، از شیراز آمده، مورد عنایت گردید.^۴

در روز هفتم شعبان همین سال [۹۸۴]: شاهزادگان عالمیان: سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا را در سن بیست و سه و نوزده سال به فرمان شاهی کشتند.^۵

در همین سال [۹۸۴]: ایلچیان از خطه لاری از جانب ابراهیم خان والی لارستان آمده، نقود و جواهر و اسبان عربی با افسارهای زرنگار که از اختراع زرگران لاری بود، آورده، از حضور شاهی گذرانیده، مورد عنایت گردیدند.

در ماه ذی الحجّه همین سال [۹۸۴]:^۶ شاهزادگان بیگناه، سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا و امامقلی میرزا را به فرمان حضرت شاه اسمعیل عدالت پناه!! به قتل رسانیدند، در سن هیجده سال و چهارده سال و دوازده سال بودند.^۷ قاضی احمد حسینی در کتاب خلاصه التواریخ نوشته است که شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا پسر شاهزاده بهرام میرزا پسر حضرت سلطان صاحبقران شاه اسمعیل جنت مکان از تمامت شاهزادگان صفوی نژاد به حسب خلق و خلق در رزم و بزم و فضائل علمیه و رسوم ادبیه و حسن خط، رتبه برتر می داشت، به علاوه داماد پادشاه مغفور شاه طهماسب بود و از بدایت سلطنت شاه اسمعیل ثانی خدمات جمیله نمود و از هر حسن خدمتی

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۵۲، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۳۳، ۱۹۲، ۱۹۵، و خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۶۰۵.

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۵۴، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۹۶، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۷۶.

۳. در روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الاول سال ۹۸۴ (: ۲۲ اوت ۱۵۷۶ میلادی).

۴. ر.ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۸۳.

۵. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۶.

۶. ر.ک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۸۴.

۷. در روضة الصفا: (در سال ۹۸۵).

۸. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۹، روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۶۴، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۰.

که جلوه می داد کینه در دل پادشاه می گذاشت تا آنکه محاسن خدمتش به انتها رسید و کینه شاه اسمعیل از حد گذشت سلطان ابراهیم میرزا، از وجنات شاه اسمعیل، احساس بی شفقتی نموده، روزی به در خانه دولتی نیامد، شاه اسمعیل جماعتی از مقربان خود را مأمور داشت تا او را در خانه خودش محافظت نمودند و سلطان ابراهیم میرزا، دانست که مقصود پادشاه جز کشتن او چیزی نیست، آن شاهزاده بر حسب عادت خود، سجاده عبادت را گسترده، به تلاوت قرآن مجید و اعمال واجبه و مستحبه، مشغول گردید و کفن و کافور آماده کرده، در پیش روی خود گذاشت و به انتظار میرغضب نشست و چون این شاهزاده، مادام عمر در تحصیل کتب نفیسه و قطعات مرغویه خط استادان و جواهرات گرانبها کوشید و بهره کامل یافته بود از صدر جلال، حکم صادر شد که تمامت اشیاء نفیسه را از خانه او به دولتخانه شاهی برند، چون حلیله جلیله شاهزاده که خواهر محترمه حضرت شاه اسمعیل بود، از این حکم مطلع گردید [و] در حضور مقربان شاهی، کتابها و قطعات را در حوض آب انداخت و جواهرات را در هاون سنگی ریخته، تمامی آنها را ریزه ریزه فرموده، داغ آنها را در دل پادشاه گذاشت و چون سلطان ابراهیم میرزا دانست که زبان رحلت نزدیک است، عریضه خدمت شاه اسمعیل نوشت:

به خون ای برادر سیالای دست که بالای دست تو هم دست هست
کسی را فلک افسر از زر نکرد که در آخرش خاک بر سر نکرد^۱

نهایت آنکه، چندساهی قبر ما، از قبر شما کهنه تر نماید و بسبب این اعمال زشت بهره ای از عمر و دولت نخواهی برد، بخدوما، در مدت هشت ماه که پادشاه شده ای، چهل و چهار هزار و دویست و بیست نفر بیگناه ملتی و دولتی به فرمان پادشاه عادل کشته شدند که از آن جمله سیصد و بیست نفر ذریه رسول خدا بودند و هیچیک به درجه بلوغ نرسیده، معصوم از گناه بودند و در روزی که خدای هر دو جهان قاضی باشد، چه جواب خواهی گفت، مثل شما مثل بقالی است که دکان نزدیک به غروب آفتاب باز کند و معلوم است که درجه معامله او به چه اندازه شود، لذت و خوبی جوانی شما گذشته است که چهل و هشت سال گذرانیده اید خدای غیب دان می داند که در جنگهای با کفار گرجستان، همیشه طلب شهادت را داشتیم و اکنون اسیدوارم که به شهدا ملحق گردم، انالله و انا الیه راجعون،

بیت:

بنیاد کرده ای که کنی خان و مان ما ای خان و مان خراب، چه بنیاد کرده ای
پس در میانه حوض رفته، غسل کرده و کفن پوشیده، روی به قبله نشست، پس آن شاهزاده عذیم المثال را کشتند و این واقعه در آخر روز یکشنبه پنجم ماه ذی الحجه سال ۹۸۴ در دارالسلطنه قزوین اتفاق افتاد.^۲

نظم:

به چشم خویش دیدم در گذرگاه که زد بر جان سوری، مرغکی راه
هنوز از صید متقارش نپرداخت که مرغی دیگر آمد کار اوساخت

۱. ابراهیم میرزا (... اکثر اوقات به شعراه و ارباب نظم و بلاغت صحبت می داشت، و خود (جاهی) تخلص می کرد).

رک: عالم آرای عباسی ج ۱، ص ۲۰۹

۲. (طباب در حلقش انداختند و او را خفه کردند). رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۰۹.

چو بد کردی مشو ایمن ز آفات
 که واجب شد طبیعت را مکافات
 سن شریف سلطان ابراهیم سیرزا چهل و چهار سال بود و در هر فنی از فنون علمیه و خط-
 نویسی و سپاه کشی و شاعری، گوی سبقت را از اهل زمان ربوده، چنانکه گفته اند:
 شاهنشاه افاضل و فرمانده ملوک
 افراسیاب حکمت و نوشیروان علم
 ای عالمان دهر، بنالید زارزار
 در ماتم خدیو جهان قهرمان علم
 در شاعری، «جاهی» تخلص می فرمود و در خط خدمت استاد میرعلی هراتی تحصیل
 کرده، به مرتبه ای رسانید که مکرر با خط استاد مشتبّه می فرمود و از جمله اشعار آن شاهزاده
 این است: غزل:

در کنج هجر تا کسی هر شب ز آتش دل
 نه همدمی که پرسد یک ره ز محنت سن
 دور از نهال قدش هر دم چو نامیدان
 با آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی را
 او خورده جام عشرت با غیر در برابر
 حاجی رود به کعبه، عاشق به کوی جانان
 روی من و جناب آن سروری که باشد
 یعنی علی موسی، سلطان ملک دانش
 بیشتر از اوقات زندگانی را در حکومت مشهد مقدس گذرانید.
 بر یاد عارض او سوزم چو شمع محفل
 نه محرمی که گویم یکدم به او غم دل
 از غصه دست بر سر از گریه پای در گل
 از دیده نقش خالش یکدم نگشت زایل
 من خورده ساغر خون از دیده در مقابل
 هر کس کند زجائی مقصود خویش حاصل
 صد چاکرش چو قیصر صد بنده اش چو طغرل
 یعنی امام هشتم شاه رفیع منزل

در روز پانزدهم همین ماه ذی الحجه، شاه علی خلیفه ذوالقدر، حاکم ناحیه شبانکاره که
 یک قسمت از چهار قسمت مملکت فارس است و خلیل خان افشار حاکم ناحیه کوه کیلویه فارس،
 به شرف بساط بوسی، مشرف گشته، پیشکش های لایق از نقد و جنس گذرانیده، مورد عنایت شدند.
 و عید نوروز سنه اودئیل سال ۹۸۵: در اواخر ماه ذی الحجه سال ۹۸۴ اتفاق افتاد و
 نوروز اول از سلطنت شاه اسمعیل ثانی بود، پادشاه نو، جشنی تازه و بخششی بی اندازه فرمود،
 بعضی از نامقیدان نفاق پیشه که مزاج حضرت شاهی را دانسته بودند، به عرض رسانیدند که
 جماعتی از شاهزادگان عظام در بلاد به حکمرانی باقی اند و دفع آنها بعد از کشتن برادران و
 بنی اعمام از لوازم سلطنت است، لهذا، حکم اشرف صادر گردید که شاهزاده بدیع الزمان سیرزا
 پسر شاهزاده مرحوم بهرام میرزا حاکم سیستان و پسر هفت ساله او را در سیستان کشتند.

در ماه رجب این سال [۹۸۵]: شاه عالمیان پناه را پسری شد، او را شاه شجاع نامیده،
 اتابک ونله او را ولی سلطان قلخانچی اوغلی ذوالقدر، حاکم شیراز قرار دادند و حکومت
 دارالسلطنه هرات و اتابکی شاهزاده عالمیان عباس میرزا، والی مملکت خراسان را به علی قلی خان
 شاملوتقویض فرمود و معاهده داشت که روز ورود آن شاهزاده عدیم المثال به سایر شاهزادگان در سفر
 آخرت ملحق سازد و بعد از ورود او چون شب جمعه بود، این عمل ناشایست را حواله به وقت
 دیگری داشت، هنوز آن وقت نرسیده که خبر وفات شاه اسمعیل را به هرات رسانیدند و همچنین
 فرمان صادر گشت که غازی بیگ ذوالقدر قورچی، به شیراز رفته که شاهزاده عالمیان سلطان
 محمد سیرزا والی مملکت فارس را با اولاد ذکوری که با اوست، رهسپر سفر آخرت نماید و

غازی بیک قورچی بعد از ورود به شیراز، درب آمد و شد را بر شاهزادگان بیست تا روز دیگر آنها را به قتل رساند که از جانب مسبب اسباب، خبر نجات شاهزادگان رسید و قضیه بر این وجه است که چون شاه اسمعیل ثانی، خاطر را از جانب شاهزادگان بیگناه، فارغ داشت، همت را بر تسخیر معموره جهان انداخت، در مقام خلوتی، میرزا سخدوم شریفی شیرازی^۱ را که به منصب جلیل وزارت سرافراز بود و از اوائل عمر این پادشاه در خدمت میرزا سخدوم تحصیل مراتب علمیه نموده، عقاید دینی را از آن جناب آموخته بود و بی مشاورت او، امری را فیصل نمی داد تا آنکه در اوائل سلطنت شغل وزارت را که بالاترین مناصب است به وی ارزانی داشت و چون میرزای معزی الیه در مذهب اهل سنت و جماعت قدمی راسخ داشت، حضرت جلیل شاه اسمعیل را مایل به تسنن نمود، القصه با جناب میرزا تقریر فرمود که اسکندر رومی به معاضدت رأی صایب حکیم معلم اول ارسطو، هفت اقلیم را در زمان کم مسخر فرمود و امیر تیمور گورکان را اقبال رهبر گشته، تدابیرش موافق تقدیر افتاده، به مراد خود رسید، الحال آنچه اسکندر و امیر تیمور معمول داشتند اگر مساعدت روزگار شود از صدمه تیغ جهانگشای مبارزان قزلباش و اقبال دودمان صفویه از قوه به فعل خواهد آمد، اما اتمام این عمل بی واسطه اندیشه پاک ارسطو قطنی متمشی نگردد، چه در هر باب، نخست فکر صائب باید و آنچه تعلق به اندیشه و تدبیر است، در عهده رأی صواب نمای حضرت استادی است و آنچه موقوف بر عمل باشد در عهده دلاوران قزلباش است و ملاحظت و احسان و بذل اموال در عهده پادشاه است جناب میرزا سخدوم این خیالات را بر عارضه مالیخولیا حمل نمود و بعد از اصرار پادشاه، جناب میرزا سخدوم معروض داشت که در زمان امیر تیمور در میان عالم، مخالفت مذهبی نبود و امروز جز مخالفت نیست، چون مذهب جمهور بر تسنن است و می دانید که اهل سنت جان می دهند و تغییر مذهب نمی دهند و چون پادشاه به عزم جهانگیری نهضت کند تمامت مردم اجتهاد او را حمل بر ترویج مذهب شیعه می دانند و ذکور و اناث تا جان در بدن دارند در مقام دشمنی برمی آیند و جریان این خیال به اختیار دو مطلب است: یا قتل عالمیان یا تغییر مذهب شیعه، هر کدام مخنار پادشاه باشد، مقرون به صواب است و شاه اسمعیل سر در فکر برده، فرمود: قتل عالمیان ممکن نشود، لیکن مذهب امری است قلبی می شاید مذهب را مخفی داشت و به اعلان شعار مذهب اهل سنت و جماعت اسر فرمود و آن اندیشه باطل موافق مزاج پادشاه افتاد که گفته اند:

این فسون دیو در دل هسای کج می رود چون کفش کج در پای کج

خاطر را بر این قرارداد [و] روز دیگر اعیان مملکت را احضار فرموده، سکنون خاطر را اظهار داشت، آن جماعت به کلمه لا ونعم تکلم بکردند و در همان روز فرمان صادر گردید که بعد ازین هر کسی لعن بر معاویه و دوستان او کند، سرش را از تن جدا کنند و بر این موجب فرامین به نواحی ممالک محروسه فرستادند و اهل تمامت مملکت، قرین غم شدند و جناب قدوم سادات، میر مرتضی طباطبائی با جناب میر سخدوم شریفی در مسئله امامت مناظره کرده، کار به باهله رسید و بعد از چند روز مزاج پادشاهی از میر سخدوم منحرف شده، او را معزول داشته، حکم به حبس او فرمود و پادشاه بی همال در شب سیزدهم ماه مبارک رمضان همین سال از

خوردن معجون فلونیا^۱ زیاده از اندازه درگذشت و تخت سلطنت را برای شاهزاده سلطان محمد میرزا وا گذاشت.

اگرچه یقین است از این خانه رحلت ولیکن نبود این کسی را گمانی ایام عمر شاه اسمعیل ثانی چهل و نه سال است و مدت سلطنت او یکسال و نیم و بیست روز بود و آن پادشاه، در سراتب علمیه و مباحث نظریه و شعر و خط نسخ تعلیق و صنعت نقاشی بر همگنان فائق بود و این چند شعر از آن پادشاه است:

نظم:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند
در دمنسد غم شدم امید درمانم نماند
بسکه بر یاد رخ هم صحبتان بگریستم
اشک خونین قطره‌ای در چشم گریانم نماند
از ضعیفی همچو تاری شد تنم در پیرهن
غیر دست محنت و غم در گریانم نماند
روز بعد از وفات آن پادشاه، قرعه سلطنت را به نام شاهزاده سلطان محمد میرزا زده، او را بسلطنت اختیار کردند^۲ و بعضی بواسطه ضعیفی که در چشم داشت منکر گشته، امرای بزرگ به وجود شاهزاده سلطان حمزه میرزا پانزده ساله و عباس میرزا، نه ساله پسران سلطان محمد میرزا، منکرین را موافق بساختند و علی بیگ ذوالقدر پسر محمد خان آقا و اسکندر بیگ قورچی شاملو، متوجه شیراز شدند و اسکندر بیگ زودتر وارد شیراز شده، بشارت سلطنت را رسانید و به «خوش-خبرخان»^۳ موسوم گردید و به رتبه اسارت رسید و علی بیگ ذوالقدر، بعد از شرفیابی حضور مبارک، به ایالت و فرمانروائی مملکت فارس سرافراز آمده، مرتبه جلیل‌خانی را دریافت نموده^۴، او را علیخان توأچی باشی فارس گفتند و حضرت سلیمان محمد بر جناح تعجیل از شیراز به اصفهان آمده، نظمی لایق داده، به جانب دارالسلطنه قزوین نهضت فرمود و زمام اختیار امورات کلیه و جزئیه دولتی، در قبضه اقتدار بلیقیس زمان مهد علیا فخر النساء پیغم^۵، حرم محترم اعلیحضرت شاه سلطان محمد: والده شاهزادگان سلطان حمزه میرزا و سلطان عباس میرزا قرار گرفت و جمیع امرا و اعیان بعد از شرفیابی از حضور مبارک پادشاه، به پای بوسی نواب، سلطان حمزه میرزا مشرف شده به زیارت آستانه آن ملکه جهان سرافراز می شدند و میرقوام الدین حسین شیرازی که سابقاً وزیر ولی سلطان حاکم شیراز بود به وزارت مهد علیا سرافراز گردید و میرزا سلمان جابری اصفهانی که در سال ۹۷۹ در شیراز وزیر مخصوص حضرت سلطان محمد میرزا بود و در زمان سلطنت شاه اسمعیل ثانی، آصف دورانی شده بود بعد از وفات شاه اسمعیل به چشم داشت خدمات سابقه از قزوین به شیراز آمده^۶ و به منصب جلیل وزارت سرافراز گردیده در رکاب ظفر انتساب به نظم امورات دیوانی مشغول بود.

چون پادشاه کامکار در اوائل ماه ذی‌الحجه همین سال [۹۸۵]: به منزل شرف‌آباد رسید شاهزاده پیری خان خانم همشیره مکرمه شاهی به استقبال برادر مبادرت نمود و چون به شهادت

۱. رک: روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۷۰، احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۵، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. رک: احسن التواریخ، روملو، ص ۴۹۹، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۴. رک: عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۳.

۵. رک: همانجا.

۶. چنین است در متن، ولی قاعدتاً باید از شیراز به قزوین باشد. رک: احوال میرزا سلمان جابری در نقاوة الآثار، ص ۱۴۴.

تمامت اعیان و امرا، باعث قتل شاهزاده سلطان حیدر میرزا و استقلال شاه اسمعیل شده بود، فرمان قضا جریان، صادر کرده که خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه آن مهد علیا را به قتل رساند و خلیل خان اطاعت کرده، آن مستوره را، روانه سفر آخرت نمود^۱.

نواب سلطان محمد میرزا در همین ماه ذی الحجه بر اورنگ شاهی قرار گرفت و برای جلوس آن پادشاه نو با میمنت^۲ گفته اند:

منت ایزد را که بنشست از ره عز و شرف بر فراز سسند شاهی، شه انجم سپاه
سال تاریخ جلوسش از خرد جستند، گفت کاش می بود از ازل سلطان محمد پادشاه
و بعد از تمکن پادشاه بر تخت سلطنت، تمامت امورات در قبضه اختیار مهد علیا
فخرالنساء بیگم قرار گرفت [و] بطوری شوکت آن علیاجاه، سمت ارتقاء پذیرفت که هرروزه
امرای بزرگ و خوانین سترگ، بنده وار به درگاه او شتافته، به لوازم بندگی، قیام می نمودند و
میرزا سلطان آصف زمان^۳ در منصب وزارت، مطلق العنان بود و وکالت دیوان اعلی به شاهزاده
سلطان حمزه میرزا مفوض شد و اصفهان به تیول آن شاهزاده کامران مقرر گردید و منصب قضای
لشکر به نواب شاه مظفرالدین علی انجو که از اعظام سادات و اعیان شیراز بود، شفقت فرمود [و]
بواسطه آنکه زمان توقف حضرت شاه سلطان محمد در شیراز، شاه مظفرالدین، خدمات لایقه نموده،
به مصاحبت و مجالست آن پادشاه برقرار بود و ولی سلطان قلخانچی او علی ذوالقدر که در شیراز
به حکومت اتابکی آن پادشاه سرافراز بود، شکایت آن حضرت را به شاه اسمعیل نموده بود، به کیفر
و انتقام این عمل او را به امرای ذوالقدر که دشمنان او بودند سپرده، کار او را ساختند و اسباب
او را متصرف شدند و حکومت دارا بجرد و ایج را به شاه علی خلیفه ذوالقدر به قاعده ای که بود
برقرار فرمودند و منصب قورچی باشی گری را به قلی سلطان افشار داده، او را رکن السلطنه گفتند
و الکای ابرقوه و بوانات فارس را به تیول او مقرر داشتند.

عید نوروز سنه پارس نیل، روز دوازدهم محرم سال ۹۸۶: اتفاق افتاد و پادشاه کامگار
به عیش و عشرت گذرانید.

عید نوروز سنه توشقان نیل، روز دوازدهم محرم سال ۹۸۷: اتفاق افتاد.

در ماه جمادی الاولی این سال: [۹۸۷]: تمامت امرا و اعیان مملکت از مهد علیا، حرم
محترم پادشاه که به اقتدار، بی مشاورت و مشارکت، متصدی امور سلطنت بود، رنجیده، متفق-
الکلمه در استیصال آن مخدره گشته، عوام و خواص بر در عمارات شاهی مجتمع شده،
بی محابا داخل حرم سرا رفته، سیده جلیله مهد علیا، فخرالنساء بیگم و والده او را در روز
یکشنبه غره جمادی الاخره همین سال به قتل رسانیدند^۴ و این معامله زشت را در خدمت
پادشاه، به خیرخواهی جلوه دادند و پادشاه صبور عذر آنها را پذیرفت و وعده مکافات را به دیگر
وقت حواله فرمود.

۱. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. در متن: (میمنت بانو).

۳. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۳۳، ۲۳۴.

۴. در متن: (سها با).

۵. ر.ک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵۰، روضة الصفا، ج ۸، ص ۱۹۷.

هم در این سال [۹۸۷]: موکب همایون از دارالسلطنه قزوین به دارالسلطنه تبریز، نزول اجلال فرمود^۱ و خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه را امیر اردو قرار دادند.

در این سال [۹۸۷]: جماعتی از اسرای عراق، از ترکمان و تکلوهواخواه شاهزاده حمزه میرزا شدند که او را به سلطنت برداشته، در سایه نوای او زندگی کنند و اسرای خراسان، از استاجلو و شاملو، قرار سلطنت را برای شاهزاده عباس میرزا دادند و به این واسطه نفاقی در میان^۲ اسرای قزلباش افتاد.

هم در این سال [۹۸۷]: علی قلی خان شاملو، شاهزاده عالمیان، عباس میرزا را به سلطنت برداشت و مرشد قلی سلطان استاجلو با علی قلی خان موافقت کرده، او را بر اریکه دارائی نشانیدند. و عید نوروز سنه ثیلان^۳ نیل در روز پنجم ماه صفر سال ۹۸۹: اتفاق افتاد و پادشاه مجدد، شاه سلطان محمد در موضع میدان جنگ آذربایجان به عیش و عشرت گذرانیده^۴، به جانب گرجستان، نهضت فرمود و در قراباغ توقف نمود.

هم در این سال [۹۸۹]: فرمان شرف صدور یافت که علی خان ذوالقدر والی مملکت فارس و سپاه ذوالقدر و بلوکات فارس در گنجه و قراباغ حاضر شوند و علی خان امتثال نموده، با لشکر بسیار و جمعیت بی شمار از شیراز به قصد سفر گرجستان بیرون آمده، وارد دارالمؤسین قم گردید و بیشتر آقایان ذوالقدر که حاکم بلوکات فارس بودند از او کناره کرده، در بلده کاشان توقف نمودند و با این وضع با سه چهار هزار سوار مکمل همراه او بودند و علی خان برای رسیدن آقایان ذوالقدر، در قم توقف چند روزه فرمود، بعد از ورود آنها قرعه مشاورت انداختند و با یکدیگر عهد و پیمان نمودند و قرار بر مراجعت دادند و اردوی علی خان و آقایان ذوالقدر از بلده قم حرکت کرده، العود احمد گفته به ایلغار تمام رجوع به فارس نمودند و امت بیگ سارو- شیخ ذوالقدر یوزباشی که منتظر ایالت مملکت فارس و لقب جلیل خانی بود، مقدمه نیامدن علی خان ذوالقدر والی فارس را به عنوان یاغیگری و سرکشی خاطر نشان نمود و بواسطه سفر خیالات او در عهده تعویق باقی بماند تا آنکه در ماه ذی الحجه همین سال [۹۸۹] موکب همایون وارد دارالسلطنه قزوین گردید و امت بیگ پیشکش و تقبل^۵ بی اندازه خدمت اعتماد- الدوله میرزا سلمان جابری اصفهانی وزیر ممالک بحروسه سپرد و تمنای ایالت فارس را نمود، چون بازگشت علی خان والی فارس از بلده قم محمول بر تکبر و بی اعتنائی او به احکام شاهی کرده بودند، به اندک توجهی از جانب اعتماد الدوله، امت بیگ به ایالت مملکت فارس و لقب خانی سرافراز گردیده او را امت خان ساروشیخ ذوالقدر والی فارس گفتند و محمد باقر دواتدار اعتماد الدوله را وزیر او قرار دادند و میر شاه میر مستوفی بقایا مأمور شد که به شیراز رفته، بقایا را از محل و مدعیان حکومت بلوکات دریافت کند و علی خان ذوالقدر را معزول نموده، رجوع محاسبات او و آقایان ذوالقدر را به میر شاه سیر، داشتند.

و عید نوروز سنه یونت^۶ نیل در روز شانزدهم ماه صفر ۹۹۰: اتفاق افتاد و پادشاه با عدل-

۱. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۷۶، روضة الصفا، ج ۸، ص ۲۲۸.

۳. رک: عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴. در متن: (تقبل).